

بحران بیکاری در ایران منجر به طغیان اجتماعی میگردد!

امین بیات

بحران بیکاری، فقر و گرانی قادرند در دراز مدت ثبات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را در معرض تهدید و شکنندگی کامل قرار بدهند، زمانی که نرخ در صد بیکاری همانند اکنون در ایران بالا باشد، تاثیر منفی و مستقیم آن بر پیکر جامعه از هر لحاظ قابل رویت و لمس میباشد، و میتوانند منجر به طغیان اجتماعی علیه جمهوری اسلامی، گردد.



از آنجائیکه دولت رانت خوار جمهوری اسلامی هم به لحاظ نا کار آمدی و سیاستهای اشتباه مهار جمعیت و عقب ماندگی فکری و نداشتن برنامه جهت رفاه عمومی، نرخ بیکاری با نرخ قابل پذیرش با نرخ رشد اقتصادی بمراتب چند برابر است، و با توجه به ابعاد بسیار بالا و گسترده بیکاران، که چه بصورت رسمی و چه بصورت آمار پنهانی، آنهم با شرایط خالی بودن خزانه کشور در حالت اعمال تحریم های کمر شکن، و قادر نبودن دولت به فروش نفت و صادرات و واردات، کم حفظ شرایط لرزان فعلی با مصرف ذخیره ارزی کشور برای زنده ماندن حداقل اقتصاد و ادامه سیستم موجود، دستگاه هیئت حاکمه را با چالش های عظیم و غیر قابل حل، مواجه ساخته است.

حل معضل بیکاری:

در حال حاضر که در مجموع معضل بیکاری گریبان گیر میلیون ها نفر ایرانی شده و همچنین گریبان و گلوی دست اندر کاران رانت خوار جمهوری اسلامی را میفشارد که آخرین نفسها رامیکشد، و بدون تغییرات بنیادین و راستین و بدون کلک در دخالت ساختار سیاسی، ادامه حیات اقتصادی رژیم غیر ممکن است، اما ترفندهائیکه رژیم بکار میبرد فروش سرمایه های ملی، واگذاری تمامیت ایران به زیر یوغ حزب کمونیست چین و دولت روسیه، یعنی برای نجات خود و ثروت باد آورده دزدیده شده از سفره مردم، کشور را مستعمره چین و روسیه میکنند :

- در هر کشوری از جمله ایران جمعیت فعال و طالب گرفتن کار افراد ما بین سن 18 تا 65 سالگی است، که آمادگی کارکردن

را دارند یعنی شغلی را آموخته اند، یا کسب و کاری را راه اندازی کرده اند، و البته دانش آموزان، دانشجویان، زنان خانه دار، معلولین و غیره را نباید جزو جمعیت فعال آماده کار به حساب آورد.

در صد نرخ بیکاری نسبت بیکاران به جمعیت فعال کشور حساب میشود، جمعیت فعلی ایران که بالغ بر 85 میلیون نفر است، اگر جمعیت فعال آن 30 تا 40 میلیون نفر باشد جمعیت بیکار حدود 25% تا 30% جمعیت فعال کشور است، سران رژیم تلاش میورزند آمار بیکاری را در کشور کم نشان دهند، و این درحالیست که بحران بیکاری فاجعه بار و مردم در تدارک طغیان عمومی هستند.

در ایران سالانه بیش از سیصد هزار نفر فارغ التحصیل دانشگاهی وارد بازار کار میشوند، اما در شرایط بسیار بحرانی اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه با تحریم اقتصادی بین المللی، تعداد بسیار اندکی وارد بازار کار کشور میگردند و بقیه به لشکر بیکاران افزوده میگردند، بخشی نیز از سر ناچاری و بیکاری و پیدا نکردن کار مجبور به خارج شدن از کشور میشوند، که این عوامل موجب افزایش هر ساله تعداد بیکاران شده و کل سیستم را با چالش لاینحل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی روبرو کرده است.

نرخ بیکاری زنان که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل میدهند بسیار بالاست، این نرخ بیکاری در حال حاضر بیش از 70% جامعه زنان را در بر گرفته است.

نرخ بیکاری در روستاها بمراتب بالاتر از نرخ بیکاری در شهرها است، و اغلب کشاورزان در فقر و فلاکت بسر میبرند، واکثر جوانان آنها در حاشیه شهرها در گرسنگی و بیکاری بسر میبرند، و به آنها تعداد بیشماری از جوانان افغانی نیز اضافه شده است، به اضافه دهها معزل دیگر.

با این توصیف چشم انداز آینده ی بیکاران در ایران، چگونه دیده میشود؟

از آنجا که نرخ رشد سالانه ی جمعیت ایران رو به افزایش است و پیامدهای غیر استاندارد و با ندانمکاریهای عقب مانده و پوسیده ی مذهبی نیز آلوده است، انفجار روز افزون جمعیت رو به رشد و غیر قابل کنترل شده است و از جانب دیگر نیروی کار بطور غیرمترقبه رشد میکند، که اینهم قابل کنترل نیست، یعنی جویندگان کار در ایران برایشان اگر وضع به اینصورت ادامه پیدا کند که ادامه خواهد

داشت، چشم انداز روشنی دیگری دیده نمیشود، و بخشی مجبور به مهاجرت اجباری برای جستجوی کار جهت زنده ماندن خواهند شد و این در حالیست که در اروپا هم وضع اقتصادی بخصوص بعد از شیوع کرونا نا مطلوب شده و از ورود بیکاران با عناوین مختلف جلو گیری میکنند.

بیکاران پنهان:

بیکاران پنهان بمعنی این است که جمعیت کشور که بطور رسمی مشغول کار میباشند و در آمد ماهانه دارند ، اما این درآمد کفاف زندگی آنها را نمیکند ، و کار اضافه آنها موجب افزایش تولید نمیشود ، علاوه بر بیکاران آشکار و معمولی و ثبت شده، بیکاران ثبت نشده به آنها اضافه میگردد که بطور رسمی تعداد در صد رسمی بیکاران را مشخص نمیکند، طی سالهای اخیر به این طیف بیکاران پنهان بسیار افزوده شده است.

بطور رسمی و معمولی تولید نا خالص ملی در ایران توسط شاغلین کار ایجاد میگردد، بیکاران پنهانی در کشور تعدادشان به میلیونها نفر میرسد ، که این بیکاران بطور کلی از چرخه ی تولید خارجند.

برای اینکه جلوی رشد بیکاری آشکار و بیکاری پنهان گرفته شود ، بطور روشن نیازمند رشد نرخ تولید مثبت میباشیم که در سالهای گذشته رشد منفی داشته ، است.

تدابیر جهت کنترل بیکاری در جمهوری اسلامی بهیچوجه انجام نمیگیرد، موسسات دولتی و حتا خصوصی برای آموزش حرفه ای به بیکاران وجویندگان کار که تعدادشان روزافزون است، ارائه داده نمیشود. بهیچوجه موسسات اطلاع رسانی جهت جویندگان کار با خدمات از طریق وزارت کار و جمع آوری اطلاعات لازم جهت متقاضیان کار در سطح کشور ، مورد توجه خاص قرار نمیگیرد، مثلا معافیت مالیاتی ، کمکهای بیکاری، کمک بیمه و بهداشت نگرفتن مالیات بر درآمد، بالا بودن بهره وام جهت تولیدات کوچک، رویهم رفته یک سیاست ضد مردمی در سیستم حاکم است.

ایجاد مشاغل جدید:

در سیستم جمهوری اسلامی با قرار ندادن ارز خارجی که البته امروز ندارند، در اختیار شرکتهای خصوصی که با بر پائی و راه اندازی

آنها بخشی از درصد بیکاران را کاهش دهند، یعنی پروژه های مخصوص کار آفرینی در بخش خصوصی تنها در اختیار وابسته گان به مذهب و دولت مذهبی رانت خوار قرار داده شده، و در مناطق توسعه نیافته و عقب نگهداشته شده، اصولاً توجهی نمیشود و اقدامی برای بهبود کاریابی انجام نمی گیرد، بیشتر با رشوه و توسعه کاربه افراد واگذار میشود، و نرخ بیکاری در اینگونه مناطق سرسام آور است، در حقیقت مردمان ایران را آگاهانه بسوی فقر و تنگدستی و فحشا میکشانند، نمونه اخیر اینگونه کارآفرینی در مشهد بود که "استان قدس رضوی" با هزاران میلیارد دلار سرمایه زیر پوشش اسلام و تحت نظر خامنه ای و علم الهدا اقدام به باز کردن صیغه خانه ها و به زبان عام فاحشه خانه در کنار مرقد امام هشتم برای رفاه حال عربها و در آمد آن برای خامنه ای و علم الهدا و آستان قدس، و همچنین "بنیاد مستضعفان" در خدمت اینگونه کاریابی فعالند و در خارج بنیاد علوی با هزاران میلیارد سرمایه در خدمت تروریسم بین المللی و سرمایه گذاری در قمار خانه ها، کازینو ها و خرید هتل های لوکس و... مشغولند.

عوامل بنیادی بحران بیکاری:

_ اقتصاد جامعه کلن زیر نفوذ و سیطره وابسته گان به دولت مذهبی است مانند آستان قدس رضوی و هزاران شرکت زیر مجموعه آن که این شرکتها و خود آستان قدس در گسترش فساد و دزدی و در دستگاههای اداری و رانت خواری در سطح جامعه بزرگترین جنایت راعلیه بیکاران و بطور کلی علیه قاطبه مردم ایران انجام داده اند.

_ بازار ایران توسط عده ای رانت خوار و سرمایه دار وابسته به دولت و بدون برنامه به رشد بازار کار به چپاول ثروت مردم میپردازند.

_ بانکها که بزرگترین دزدان ثروت مردم هستند، پس انداز مردم را در سوریه و لبنان و عراق بردند و مسبب بی اعتبار شدن پول ملی در برابر ارز خارجی گردیدند، که اکثراً وابسته به استاندارد بانکی بین المللی و دارای برنامه ناهنجاریهای ساختاری از جمله بهره و سرمایه گذاری هستند و بزرگترین جنایت را علیه مردم در طول چهل سال حاکمیت ننگین اسلامی انجام داده اند.

_ سیاست دولت در مورد ارز خارجی و تجارت خارجی که در اختیار پاسداران

واسگله های بدون کنترل و نه پرداختن مالیات، چپاول ثروت و مسبب تورم و به تنه چیزی که توجه ندارند رشد اقتصاد و کم کردن رشد بیکاری است، و تنها میتوان ادعا کرد که این جماعت دشمنان بیکاران و کارگران و زحمتکشان مردمان ایران، میباشند.

_ در بخش آموزشی و دانشگاه ، ورد و خروج و گرفتن مدرک هیچگونه قانونی حاکم نیست اکثر قریب باتفاق آخوند ها و سران پاسداران دارای مدارک قلابی ، جعلی هستند و شغل های پر در آمد و بدون باز دهی در خدمت بهبود اقتصاد، میباشد، در کل کشور بعلت نبود آزادی سیاسی ، کارآیی و سرمایه گذاری پائین ترین کارآفرینی را

از خود نشان داده اند.

_ بخش خصوصی و سرمایه گذاری توسط این بخش، در این سالها بهیچوجه مورد توجه قرار نگرفته و همه روابط و سرمایه گذاری قلابی توسط بخش دولتی سپاه و زیر مجموعه آن بنفع جیب خود انجام گرفته است.

_ تا قبل از تحریم ها مسئله اقتصاد، وابسته به فروش نفت بود و تکنولوژی سرمایه داری نیز در کنار فروش نفت بصورت مونتاژ و غیره تا حدودی اقتصاد رابه جلو میبردند اما بعد از تحریم های بین المللی همه روابط اقتصادی در حالت رکود مطلق بسر میبرد و اگر تحریم های جهانی مجددا برقرار شود فاتحه اقتصاد خوانده خواهد شد و ملاها و پاسداران یا باید به قتل عام میلیونها معترض و بیکار دست بزنند یا بساط ترور و خفقان را بر چینند و یا به عتبات و سوریه بروند در غیر اینصورت با مردم بیکار و گرسنه در خیابان خواهند جنگید.

_ فرار مغز ها :

فرار مغز ها ، یکی از جنایتکار ترین متد سیستم جمهوری اسلامی علیه بیکاران و متخصصین است که موجب ترک وطن آنها میشود، تحریم اقتصادی، بی ثباتی سیاسی مسبب رشد بیکاری گردیده است وصدالبته سرمایه داری جهانی بدنبال چنین شرایطی میباشد، برنامه های درازمدت توسط "صندوق بین المللی پول" و " بانک جهانی" به سردمداران رژیم دیکته شده و جمهوری اسلامی از روی ناجاری مجبور به قبول کلیه ی برنامه های جنایتکارانه و ضد مردمی و ضد کارگری امپریالیسم، میباشند.

در ایران بدون تغییرات بنیادین در ساختار سیاسی کشور هیچگونه راه

حل میانه و یا کناری نیست ، و باید این رژیم از اریکه قدرت سیاسی و اقتصادی دستان خون آشامش کوتاه گردد، تا روزنه های امید به روی مردم باز شود.

یعنی ناهنجاریهای بازار کار از جمله قانون ارتجاعی کار و کلن تمام قانون اساسی رژیم که تماما ضد مردمی و ضد کارگری است پاره کرده به فاضلاب بیندازند، اتحادیه های مستقل کارگری و آزاد برای فعالیت در آینده فعال شوند، و نیروهای ماهر متخصص مردمی در سراسر کشور در مدارس و دانشکده های فنی با حقوق برابرتعلیم و تربیت شده و تحمیل ایدئولوژی کنار گذاشته شوند.

سیاست پرداخت "یارانه":

یک سیاست ضد مردمی و ضد کارگری در جمهوری اسلامی است که در اثر بیکاری اقشار مختلف جامعه از فارغ التحصیل تا کارگران کارخانجات برای جلوگیری از اعتراض گسترده مردم مجبور به پرداخت یارانه بخوانید صدقه یارانه در کمترین و بی ارزش ترین مقدار بمردم پرداخت میکنند با انواع توطئه و تمسخر ، یارانه از جمله عرضه سبد کالا بعنوان خدمات با توجیهات بیشمارانه " حمایت از اقشار کم درآمد" که بگفته سردمداران رژیم بالغ بر 30 میلیون نفر میباشد و باصطلاح در امر مبارزه با فقر توجیه میکنند، پرداخت این یارانه ها سبب میشود که قیمت ها نتوانند هزینه واقعی خانواده ها را روشن کند.

یکی از مسائل مهم درآینده حذف این "یارانه ها" یا صدقه هاست، که دوام آن موجب وخیم ترشدن اوضاع اقتصادی می گردد، اگر این در آمد بعنوان پرداخت یارانه صرف سرمایه گذاری و رشد ترمیم اقتصاد جامعه شود، افزایش تولید موجب افزایش شغل و کاهش بیکاران میگردد.

البته پرداخت یارانه انواع و اقسام دارد: جمهوری اسلامی در توزیع پرداخت یارانه میان مردم غیر مستقیم ترکیبی از یارانه های ، کنترل قیمت ها ، سهمیه بندیها، در مجموع کالاهای مورد مصرف روزانه مردم ، و غیره همچنین قیمت برق، آب و غیره کالاهائی مانند نان، شکر، روغن، برنج، شیر، دارو و... توسط موسسات باصطلاح سازمان حمایت از مصرف کنندگان زیر نظر مجلس و امروز بصورت آشکار زیر نظر مجلس نظامی امنیتی تامین، میگردد.

دولت نا مشروع بخش اعظم در آمد ارزی را با نرخ 4200 تومان در مقایسه با ارز 25000 تومان در حال حاضر در اختیار افراد وابسته

بدولت و رانت خواران قرار میدهد که مثلاً کالای مورد نیاز جامعه را با ارز ارزان 4200 تومانی وارد کنند یعنی یک نوع کلاه برداری شرعی پرداخت یارانه غیر مستقیم به واردات را دارا میباشد که به افراد وابسته بدولت پرداخت میشود و رذیلانه اعلام میکنند که فلان مبلغ به کشور برگشت داده نشده، است.

سیستم یارانه در جمهوری اسلامی زیان بزرگی را به اقتصاد کشور تحمیل کرده است و باعث به هدر رفتن منابع مالی و اقتصادی و بکاربری نامطلوب آن در جامعه بوده یعنی بجای پرداخت "یارانه" سیستم بیمه‌ی امنیت و رفاه اجتماعی مستقل جایگزین آن شود.

نامه بجا مانده از یک جوان ایرانی برای پدرش:

چند وقت پیش جوانی بام مسعود کرامت اقدام به مهاجرت به استرالیا می‌کند و دیگر هیچ خبری از او به خانواده و دوستانش نرسید.

پیگیری خانواده اش براین نتیجه ختم شد که به احتمال زیاد در راه مهاجرت جانش را از دست داده است.

نامه:

"بابای خوبم یادت هست می‌گفتی دوست داری مرد شدنم را ببینی؟ مرد شدم بابا جان، از مردی هم عبور کردم، پسر امسال به سی سالگی رسید، این هفته خواهم رفت شاید برای همیشه، می‌خواهم حاصل سی سال از زندگیت را ببخشی که حرفهایت را زمین گذاشت.

نمی‌توانستم جواب حرفهایت را بدهم اما حرفهای خودم را برایت می‌فرستم تا بعد از رفتنم بخوانی.

بابا جان تو در سن سی سالگی چندین سال تجربه داشتی من در سی سالگی چندین سال امید و آرزو. تو در سی سالگی خانه داشتی و پس اندازی، روی خندان و چهره‌ای جوان و من یک کفش آهنی که با آن بدنبال کار گشتم و موهای تنگ شده و تارهای سپیدش مابینش. تودرسی سالگی یک مرد بودی، یک همسر بودی و در کوچه و خیابان با غرور قدم بر میداشتی و من هر روز ریش و سبیل را می‌زدم تا کمتر مسخره شوم، در کوچه‌ها با سرعت حرکت میکنم تا سرزنش‌ها و حرف مفت‌ها را کمتر بشنوم. تو درسی سالگی در آغوش مادرم را داشتی و برادر هشت ساله ام را و من یک دنیا حسرت و بالشت خیس از اشک‌های شرم شبانه. تو در سی سالگی هفت هشت کلاس سواد داشتی و هشت کرور افتخار و من فوق

لیسانس دارم که بخاطرش تحقیر می شوم. تو در سی سالگی کشوری داشتی که پیشرفتش مثال زدنی بود و من کشوری که سرعت جلو افتادن کشورها از آن مثال زدنیست. تو در سی سالگی کشوری داشتی صلح طلب با یک جهان دوست و من کشوری دارم سلطه طلب با یک جهان دشمن و تهدید و ارعاب از شش جهت. تو در سی سالگی نظم و نظام اقتصادی را تجربه می کردی و من اقتصاد مقاومتی راهمراه با اختلاس و وابستگی. تو در سی سالگی حاکمی داشتی که ده ها سال بعدت را برنامه ریزی کرده بود و من حاکمی دارم که در مقابل ما فقط به گفتن شرمنده ام اکتفا کرد، وعده ظهور میدهد و نسل نگران و وحشت زده بعد از من را به زاد و ولد تشویق میکند. تو در سی سالگی داعیه انقلاب داشتی و من دغدغه یک لقمه نان جدا از سفره خجالت بار پدر. من میروم نه برای کار، نه برای موفقیت و رفاه، میروم تا نگاههای غمگین مادرم، آرزوها و حرفهای فرو خفته تو و پرسشهای ابلیس گونه مردم پیش از این زجرم ندهد. ترجیح میدهم در غربت آواره شوم تا در یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان مثل یک سگ ولگرد زندگی کنم فرزند تو مسعود کرامت.

یادش گرامی باد

20.09.2020

دموکراسی به زبان ساده



جهت آموزش شانزده سال به بالا و بویژه
آن دسته از «روشنفکران»ی که در دوران جنگ سرد گیر
کرده اند

هادی میثروی

دموکراسی امری ست که از یونان باستان تا امروز ذهن «شهروندان»
را بخود مشغول کرده است.

این واژه ترکیبی از دمو و کراسی ست که به مردم و حکومت ترجمه
می شود و به دري آنرا نظام «مردم حکومتی» می توان ترجمه کرد.
هسته اصلی چنین نظامی برای اداره شهر، تشکیل مجلس و یا مجالسی
از نمایندگان مردم و ثروتمندان و مالکان، جهت اداره امور شهر
بوده است.

این شیوه شهرداری، با تکامل جوامع بشر و کشف نیروی بخار و
انقلاب صنعتی بصورت شیوه مناسب حکومتی در کشورهای سرمایه داری
غالب می شود و تا امروز هم همین شیوه اداره امور کشورهای
سرمایه داری جهان است و چه در نظام های موروثی و چه در جمهوری
های سرمایه داری، هنوز از این شیوه برای اداره امور شهرها و
کشور ها استفاده می شود.

بدنبال انقلاب صنعتی و امکان تولید انبوه و ایجاد مراکز تولید و
خدمات و بکار گیری وسیع نیروی کار، کارگران صنعتی پا به منصف
ظهور می گذارند و بدلیل جمعی بودن محیط کار و داشتن منافع
مشترک، برای بهبود شرایط کار و زیست، دست به اقدام مشترک می
زنند.

این اقدامات برای بهبود زیست قرن هاست که ادامه دارد و در روند تکامل تولید، به ایجاد تشکلهای حرفه‌ای و سیاسی تولیدکنندگان برای مشارکت در مدیریت جامعه و بهبود شرایط زندگی اجتماعی می‌شوند. نظام سرمایه‌داری که پایه‌اش بر تولید بیشتر و کسب ارزش اضافی بیشتر است، در بتن خود مجبور به رقابت است، از این رو برای بالابردن تولید و کسب ارزش اضافی بیشتر نسبت به رقبا، بطور دائم دست به تکمیل و تکامل وسایل تولید می‌زند تا با نیروی کار مشابه، قادر به تولید ارزان‌تر و کلان‌تر نسبت به رقبا شود.

از طرف دیگر بالا بردن دستمزدها و بهبود شرایط مادی کار و کم کردن ساعات کار نیز بنوبه خود می‌تواند باعث تقویت نیروی کار چه بلحاظ جسمی و چه بلحاظ معرفتی شود. بررسی چند قرن دوران تکامل تولید انبوه و بوجود آمدن سرمایه‌های تجاری و صنعتی و مالی و خدماتی، رفته رفته فرهنگ جدیدی در جوامع گوناگون؛ هریک بغراخور گذشته خود؛ شکل می‌گیرد.

اوج تکامل این فرهنگ نوین، شکل‌گیری مساوات حقوق شهروندی است. حقوقی که در آن شهروند منشأ اصلی قدرت است و

«خدا و شاه و قهرمان» در تعریف و تدقیق این حقوق دیگر نقشی ندارند.

محور اصلی این حقوق برابری شهروندان در مقابل قانون است و این قانون بوسیله خود شهروندان تنظیم و اجرا می‌شود. این حقوق شهروندی و قوانین تنظیم شده بوسیله شهروندان عملاً اشرافیت زمیندار و مفتخواران کلیسا را از مرکز قدرت به حاشیه می‌راند.

با پیشرفت علم و تکنولوژی و تکامل وسایل تولید و رشد آگاهی فردی و جمعی تولیدکنندگان، رفته رفته حقوق شهروندی هم کامل‌تر و جامع‌تر می‌شوند تا جایی که امر دموکراسی؛ میزان مشارکت مردم در قدرت؛ بمثابه شرط اصلی پیشرفت، در جوامع گوناگون مورد بازبینی قرار می‌گیرد و دموکرات‌ها همیشه و بهر وسیله ممکن، سعی در ارتقاء میزان مشارکت مردم در سرنوشت خود دارند. این کوشش‌ها نهایتاً با فهم جایگزینی دموکراسی مستقیم بجای دموکراسی نیابتی، که مردم از محل زندگی و محیط کار خود مستقیماً امنیت و تولید و توزیع و خدمات را مدیریت کنند، به نقطه جدیدی از تکامل برای تعالی جوامع بشری رسیده است که متأسفانه این شکل از مردم حکومتی هنوز در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته بجز سوییس اجرا

نمی شود و کماکان اقلیت صاحب سرمایه در دیگر کشورها در مقابل این شیوه حاکمیت مستقیم توده ها همچنان مقاومت بخرج می دهند!

خُب حال ببینیم دستاوردهای این شیوه تولید صنعتی و انبوه و کلان پیشرفت های علمی و تکنولوژیک چه بوده است؟

این شیوه تولید رقابتی باعث شد تا در روند تولید، به علم و تکنولوژی توجه بیشتری شود و بخشی از ارزش اضافی ربوده شده از تولیدکنندگان صرف تحقیق و تکمیل وسایل تولید و عبارتی تکامل تکنولوژی و بالا بردن بهره وری نیروی کار شود. اوج این تکامل تکنولوژیک را امروز در صنایع ارتباطات و خدمات مشاهده می کنیم. این رشد سریع علم و تکنولوژی و ارتباطات در قرن گذشته، وقت بیشتری را برای آموزش و تفریح شهروندان ایجاد کرده است و باعث شده است تا نظام تولید سرمایه داری باعث رشد فرهنگی و علمی و معرفتی شهروندان گردد.

حق حیات، حق مالکیت بر دسترنج، حق کار، حق تشکیل خانواده، حق آزادی اندیشه و اعتقادات، حق برابر همه شهروندان از زن و مرد تا کودک و جوان و پیر، حق تشکل و پیشبرد اهداف بطور جمعی، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن (در دموکراسی نیابتی) و حق مشارکت در مسولیت ها (در دموکراسی مستقیم) از جمله این حقوق هستند که تا این مرحله از رشد علم و تکنولوژی و تکامل تولید انبوه وجود خارجی نداشتند.

پس در یک کلام فرهنگ غالب بر ساختارهای تولیدی سرمایه داری، بخشی از دستاوردهای تاریخی جامعه بشر هستند و همچون هر شهروند این دهکده کوچک جهانی، بایستی از این ارزش ها حفاظت کنیم و دایما در جهت تعمیق و ارتقای ارزش های دموکراتیک کوشا باشیم.

خب مسأله به این سادگی که با شهرنشینی آغاز شده است و تا امروز تکامل یافته است و همچنان در حال تداوم و تکامل است، چگونه است که از طرف برخی روشنفکران پرمدعای ایرانی فهمیده نه می شود؟

چگونه است که برخی روشنفکران ایرانی مدعی آشنایی با تاریخ تکامل بشر در یونان و چین و ماچین، قادر به درک اهمیت امر دموکراسی در تکامل جامعه بشر نیستند؟

چگونه است که برخی روشنفکران مدعی سوسیالیسم نه می فهمند که دیکتاتوری پرولتاریا، حاکمیت مستقیم اکثریت مطلق جوامع سرمایه داری ست و عالیتترین نوع دموکراسی ست و تا آغاز تاریخ بشر و محو طبقات و الغای دولت ادامه خواهد داشت؟

جهت یافتن پاسخ این عقب ماندگی های بنیادین این عدّه از «روشنفکران» مدعی و از خود راضی ایرانی، شایسته است به تکامل شیوه تولید در ایران بپردازیم.

بخاطر مجموعه ای از عقب ماندگی های تاریخی و از جمله شیوه تولید آسیایی؛ که کمبود آب در این شیوه تولید نقش ویژه دارد؛ می بینیم که شیوه تولید انبوه در ایران به شکل کلاسیک خود طی نشده است و بدنبال کشف نفت در سال ۱۸۹۶ در جنوب ایران، تکنولوژی مدرن کشف و استخراج و پالایش نفت، از خارج از ایران به این کشور وارد می شود و بخاطر سیاست های نیواستعماری حاکم بر این منطقه از جهان، همواره تولید در ایران تابعی از تولید در کشورهای بزرگ سرمایه داری بوده است. بعبارت دیگر تولید در ایران در حاشیه تولید کشورهای بزرگ صنعتی رشد کرده است.

این رشد غیرطبیعی و تحت تاثیر عوامل خارجی، شیوه تولید عقب مانده ای را به جامعه ایران تحمیل کرده است و سرمایه داری ایران را عقب افتاده بلحاظ فرهنگی، تنبل، رانت خوار و دلال صفت بارآورده است.

این عقب ماندگی نظام تولیدی در ایران باعث عقب ماندگی فرهنگی کل جامعه نیز شده است. اگر در اروپای صنعتی دست کشیدن از خدا و شه و قهرمان چند قرن بطول انجامید تا مساوات حقوق شهروندی ثبت و اجرا شد، این عقب ماندگی تولید در ایران باعث شده است تا برغم انقلاب ارتباطات، روشنفکران ایرانی کماکان قادر به برون رفت از تبعیضات و عقب ماندگی های فرهنگی جامعه ماقبل سرمایه داری نشوند!

می بینیم که روشنفکران ایرانی که هنوز قادر به فهم آزادی و برابری شهروندان نیستند و در ذهن خود یا قهرمان هستند و یا قهرمان پرور، هرگز قادر به درک برادری نخواهند شد. می بینیم این دسته از «روشنفکران» ایرانی با اعتقاد عمیق به نقش تاریخی خود و احساس رسالت نسبت به توده ها و خود قهرمان پنداری، بنوعی دیگر از ولایت فقیه بر سفیه باور دارند!

می بینیم که با درکی نادرست از دیکتاتوری پرولتاریا بمثابة
عالیترین نوع دموکراسی، دموکراسی را به بمثابة یکی از
دستاوردهای تاریخی جامعه انسانی، نه تنها نه می فهمند بلکه
آنرا بسُخره هم می گیرند!

می بینیم که در حرف از دولت نوع کمون نام می برند اما در عمل
روزمره هیچ دگراندیشی را تحمل نمی کنند!

می شنویم فریاد آزادیخواهی این دسته از مدعیان سوسیالیسم گوش
ها را می آزارد اما حتی توان درج پاسخ به نظرات کج و معوج خود
را ندارند!

ریشه این سوسیالیسم توتالیترا از خود راضی را باید در فرهنگ
ماقبل شیوه تولید انبوه جستجو کرد. صبغه های این درک از
سوسیالیسم از دیرباز در سوسیالیسم دهقانی و سوسیالیسم
ماجراجویانه خرده بورژوایی جوامع عقب مانده مشاهده شده است و
در انقلاب اکتبر روسیه نیز عملکرد و نتیجه کار خود را نشان داده
است.

در ایران نیز این نوع برخورد ارتجاعی به دستاوردهای فرهنگی
نظام تولید سرمایه داری، در انواع گرایشات انحرافی مسلحانه چپ
و انحلال طلبانه راست، خود را نشان می دهد. این بخش از انحرافات
که بی تردید منتج از عقب ماندگی تولید در ایران هستند، از
آنجایی که اهمیت دموکراسی را نه می فهمند، نه قادر به
سازماندهی یک تشکل دموکراتیک و نه قادر به ایجاد یک سازمان
طبقاتی هستند.

سوسیالیسم توتالیترا در بهترین حالت با جمع کردن هم نظران خود یک
فرقه خواهد ساخت و سوسیال رفرمیسم هم در بهترین حالت به محفلی
از نزدیکان تن خواهد داد. آنچه مسلم است از این دو گرایش عقب
مانده متعلق به فرهنگ ماقبل سرمایه داری متّکی بر

حدا و شه و قهرمان، آبی برای پرولتاریای ایران و دیگر نقاط
جهان گرم نخواهد شد!

باشد تا کمونیست ها بی پروا نظرات خود را بیان کنند و در محیط
زندگی خود همواره در ارتقای فرهنگ دموکراتیک؛ چه در تشکل های
کارگری و چه در تجمعات غیرکارگری؛ کوشا باشند!

زنده باد انقلاب!

زنده باد دموکراسی!

زنده باد کمونیسم!

هادی میتروی

فرانسه، سپتامبر نخستین سال کرونایی

پاسخ درست به دغدغه‌های کارگران معارض کدام است؟

حسین اکبری

کارگران امروز درمی‌یابند که برای ایفای نقش واقعی خود در تولید باید سهمی درخور داشته باشند. این سهم پیش از هرچیز باید برای کارگران تشکل، رفاه، امنیت شغلی و اجتماعی و حق تعیین سرنوشت از طریق مشارکت سازمان یافته اجتماعی را در پی داشته باشد. کارگران همچنین باید بتوانند به وسیله اعزام نمایندگان سازمان های صنفی - طبقاتی خود در نظارت بر کارکرد بنگاه مربوطه اثر گذار باشند



مدتی است که موضوع اهمیت نقش نیروهای مولد در تولید در کارخانجات و بنگاه های صنعتی و کشاورزی نظیر شرکت هیکو و هفت تپه اهمیت پیدا کرده است. علت اصلی این اهمیت یافتن نقش نیروهای مولد، بدنبال مجموعه بحران هایی است که این واحدها و بنگاه های مشابه را فرا گرفته است، بحرانی که نتیجه خصوصی سازی منابع کشور است. منابعی که دولت به نمایندگی از سوی مردم آنها را به بهترین شکل ممکن و با مشارکت دادن صاحبان اصلی آن؛ باید مدیریت می کرد. اما متاسفانه بنا به دلایلی که بارها گفته شده

است و دولت به دلیل ناکارآمدی‌هایی که هم نتیجه بی کفایتی و هم حاصل فزون خواهی دست اندر کاران در سطوح عالی مدیران ارشد در نهادها، ارگان‌ها و قوای تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر در دوره های مختلف بوده است؛ از این نوع اداره منابع و ثروت های ملی بازمانده است. در همه ی سال‌ها نظریه پردازان سرمایه‌داری ایران تبلیغ کرده‌اند که دولت مدیر خوبی نیست و نمیتواند این منابع را به درستی اداره کند و یا تصدی گری دولتی موجب فرو کاستن از عزم دولت در اداره کشور است و باید امور به مردم سپرده شود هدف از بیان این گونه استدلال ها و منظور آنها نیز از مردم کاملاً روشن بود و مردم از دید آنها همان صاحبان قدرت و موقعیت و ثروت بوده اند.

اما مانعی جدی برسر راه این واگذاری اداره ثروت های عمومی وجود داشت و آنهم اصل ۴۴ قانون اساسی بود که با تفسیری جدید از اصل قانون اساسی مقرر شد تمامی صنایع بزرگ صنعتی که دولت توان اداره آن را ندارد به بخش خصوصی واگذار گردد. در نتیجه این تفسیر و انجام مقدمات این واگذاری ها و سرانجام اقدامات ویرانگر، اجرای این سیاست فراقانونی به آنجا کشید که پس از نزدیک به دوده کلیه صنایع واگذار شده دچار مشکلات عدیده گردید و بر همه مردم از جمله کارگران و زحمتکشانی که در این صنایع شاغل بودند روشن گردید که تمامی آن شعارهایی که علیه دولتی بودن سرداده می‌شد، در واقع هدفی جز خارج کردن این منابع از مالکیت عمومی نداشته است و بدتر از آن این سیاست مبتنی بر تفسیر مجمع تشخیص مصلحت نظام تنها دستاوردش نابودی صنایع و منابع کشور از طریق واگذاری آنها به بخش خصوصی است. متأسفانه متولیان امور به جای برگرداندن صنایع و منابع واگذار شده، بحث های مغالطه آمیزی را برای توجیه نادرستی رفتار اولیه خود سر دادند و آن اینکه گویا به جای خصوصی سازی؛ خصولتی سازی صورت گرفته و اگر اهلیت و شرایط آن به درستی رعایت می‌شد چنین بحران هایی پیش نمی آمد! این عوض کردن صورت مساله برای معتبر نشان دادن آن تفسیر به غایت نادرست و برای برون رفت از بحران بدون برگرداندن منابع و ثروت‌های ملی و اعتراف به نادرستی ریشه ای اقدامات بوده و هست.

اما در این میان کارگران و زحمتکشان بسیاری دچار آسیب‌های جدی در زمینه کار و معیشت و امنیت شغلی و اجتماعی شده‌اند و برای رفع گرفتاری‌های خود ناگزیر با اعتراض و اعتصابات طولانی مدت دست

زده‌اند. آنچه در این میان دارای اهمیت جدی است و نمی‌توان از پذیرش آن شانه خالی کرد، درک از نادرستی سیاستی که اجرایی شده است و چاره‌ای جز برگشت این سیاست و احیای مالکیت عمومی بر بنگاه‌های اقتصادی از کارخانجات تا سایر منابع ملی به دولت نیست. و در این میان آنچه اهمیت پیدا می‌کند موضوع اداره درست این واحدها و رفع تمامی آن ناکارآمدی‌ها از جمله سوء مدیریت دولتی است که بهانه‌ای برای پیشبرد سیاست خصوصی سازی بود.

این مرتفع سازی ضعف‌ها و ناکارآمدی‌ها تنها از طریق مشارکت و نظارت موثر نیروهای است که بطور مستقیم در تولیدات و ایجاد ارزش افزوده نقش تعیین کننده داشته و دارند و بخش بزرگ و انکارناپذیر این نیروها کارگران و زحمتکشان این صنایع هستند که نظارت مستمر و سازمان یافته آنها در امور مدیریت واحدهای مربوطه می‌تواند به نابسامانی‌های موجود پایان داده و به شفافیت اداره تولید و گردش منطقی و عقلانی کار انجامد و جلوگیری از هرگونه سوء استفاده از سیستم مدیریت باشد.

این نظارت سازمان یافته از طریق سازمان‌های کارگری به عنوان اهرم اراده‌ی نیروهای مولد در تصحیح رفتارهای مدیریتی واحدها امری است کاملاً گریزناپذیر و ضامن حفظ منافع بنگاه‌ها و در اصل حفظ منافع عمومی و ملی خواهد بود.

در همین رابطه درگیرودار اعتراضات، شعارهایی از سوی کارگران واحدهای بحران زده طرح شده است که مبتنی بر دو وجه ضرورت عینی و همچنین ذهنیت تاریخی این شعارها در ایران است و البته با توجه به سابقه تاریخی از نوع مشارکت کارگران در اداره بنگاه‌های سایر کشورها هم الگوبرداری شده است. در این میانه گاه شعارها به شکلی بیان شده است که به نفی نقش دولت در اداره واحدها تعبیر گردیده است چنان که گویا از صفر تا صد اداره واحدها باید در اختیار کارگران قرار گیرد.

در حالی که کارگران از کمترین قدرت لازم برای تحقق چنین شعارهایی برخوردار نیستند. برخی از جامعه روشنفکری نیز در طرح این گونگی شعارها نقش داشتند، استدلال این دسته از روشنفکران متکی بر سابقه تاریخی مبارزات کارگران در پیش و پس از انقلاب ضدسلطنتی و نقش شوراهای پس از پیروزی انقلاب در اداره واحدهای صنعتی بوده است.

آنچه در این میان قابل اهمیت است میزان درک درست از نقش سازمان‌های کارگری در آن بازه زمانی شکل‌گیری و اعتلای قیام مردمی علیه حکومت شاهی تا پیروزی انقلاب و برقراری دولتی برخاسته از این قیام است که اگر این بازه زمانی و نقش سازمان‌های کارگری در آن مبالغه‌آمیز تفسیر و ارزیابی شود ممکن است تعابیر غیرواقعی از وجود آن روند مشارکت کارگران در اداره واحدهای صنعتی را نتیجه‌گیری کند و عواملی که موجبات خاتمه این روند گردید، به درستی دیده نشود و کاریکاتوری از مشارکت کارگران و زحمتکشان را در اداره‌ی واحدهایشان بازنمایی کند و در نتیجه‌ی چنین بازنمایی و سردادن شعارهای زودرس از برگرفتن امتیازات کارگری از فضای موجود به سود خود آنان و همچنین به سود منافع ملی موانع جدی ایجاد شود.

بدین خاطر ضرورت دارد تا نسبت به فعالیت سازمان‌های کارگری در آن بازه زمانی شروع قیام مردمی تا استقرار دولت پس از انقلاب بررسی همه جانبه‌ای صورت گیرد. کوشش نگارنده براین است تا تجربیات و شناخت از آن دوره را برای کمک به تدقیق درک شرایط دوره معین تاریخی موردنظر در اختیار خوانندگان این نوشتار قرار دهد.

سازمان‌های کارگری و نقش آن‌ها در دوران پیش و پس از انقلاب

لازمست پیش از هر چیز در بابیم که چه سازمان‌های کارگری پیش از انقلاب وجود داشتند. چه سازمان‌هایی بنا به چه دلایلی ایجاد شدند!

بر همین اساس یادآور شوم تا پیش از شروع قیام و برآمد اعتراضات و اعتصابات کارگری تنها سازمان کارگری در سراسر واحدهای صنعتی و بنگاه‌های کار و تولید و صنوف سندیکاها می‌بودند که علاوه بر پیشینه تاریخی معین طی تغییرات در قانون کار بر اساس قانون مصوب ۱۳۳۷ تشکیل شده بودند و نقش و روند معین قانونی در حل و فصل مسایل موجود در روابط کار را داشتند. در جریان قیام ضد استبدادی مردم، برخی از این سندیکاها در پاره‌ای از واحدهای صنعتی با ایستادگی بر مواضع قانونی خود دیگر پاسخگوی نیازهای کارگران نبودند و کارگران بسته به شرایط نهادهای جایگزینی را انتخاب کرده و یا در کنار سندیکاها و یا به جای آنان برای رسیدگی به مطالبان صنفی با گرایش‌های هر دم سیاسی شونده و رادیکال، تشکیل دادند. این نهادهای جایگزین

عبارت بودند از کمیته‌های اعتصاب و یا شوراهای کارکنان. این نهادها علی‌القاعده با توجه به مضمون و محتوای فعالیت شان؛ چیزی جز سازمان‌های کارگری نبودند و کارکرد آنها را نیز باید با این معیار ارزیابی کرد هرچند ممکن است عوامل و شرایط بر سازنده آن را عمدتاً سیاست‌ها و رخدادهای سیاسی بدانیم!

پیش و پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در کارخانه‌ها و بنگاه‌های تولیدی به لحاظ میزان دخالت‌گری سازمان‌های کارگری موجود و مستقر و مضمون فعالیت آن‌ها، به دسته‌های زیر تقسیم می‌شدند:

۱- بنگاه‌هایی که دارای پیشینه مبارزاتی و خاستگاه فعالیت‌های صنفی و سیاسی بودند که عبارت بودند از:

شرکت ملی نفت ایران و تمامی بنگاه‌های وابسته مثل پالایشگاه‌های متمرکز و غیرمتمرکز آن و برخی از موسسات نساجی که از پیشینه‌ی قابل اعتنای مبارزات صنفی و سیاسی برخوردار بودند.

۲- شرکت‌ها و کارخانجات و موسساتی که پیشینه کار صنفی داشتند و اعتصابات کارگری در بازه زمانی کودتا تا انقلاب در آنها تجربه شده بود، مثل برخی از نساجی‌ها (کارخانجات ریسندگی و بافندگی) و بنگاه‌ها و موسساتی چون راه آهن سراسری و پست و مخابرات.

۳- شرکت‌ها و کارخانجاتی که محصول توسعه صنعتی بعد از رفرم منصوب به انقلاب سفید بودند، مثل خودرو سازی‌ها، دارو سازی‌ها، ماشین‌سازی‌ها و ذوب آهن و سایر واحدهایی که محصول این دوره بودند؛ که خود این واحدها به دو دسته با پیشینه مبارزاتی و بدون پیشینه قابل تقسیم بندی هستند. در این واحدها آنچه بسیار قابل اعتنا بود و پس از انقلاب نیز در آرایش درون طبقاتی واحدها اثر داشت خاستگاه و ترکیب جمعیتی کارگران بود. کارگران نسل پس از رفرم عمدتاً برای کارخانجات جدید تربیت می‌شدند در بسیاری از موارد ریشه روستایی داشتند و عمده‌ی این کارگران بسیار جوان و با تحصیلات دیپلم و زیر دیپلم بودند.

۴- اصناف و بنگاه‌های کوچک که بیشتر سرمایه داران خرد و با گرایش ملی آنها را اداره می‌کردند و سازمان‌های سندیکایی برآمده از مبارزات کارگران صنوف بیشتر سندیکالیست‌هایی بازمانده از دوران مبارزات ملی شدن نفت و پس از کودتا و یا سندیکایی‌های تربیت شده وزارت کار پس از کودتا و در پی تغییرات در قانون کار بودند.

این پیشینه در چگونگی فعالیت سازمان‌های کارگری این شرکت‌ها و موسسات و صنایع و صنوف تاثیرات معینی داشت. مثلاً صنعت نفت که بیشتر پیشینه مبارزات صنفی-سیاسی داشتند و دارای شناخت درستی از مبارزه اتحادیه‌ای بودند؛ را اغلب سندیکاها هدایت می‌کردند و آن زمان این سندیکاها عنوان سندیکای سرخ داشتند.

سازمان کارگری در این بنگاه‌ها فعالیت‌هایی متناسب با وضعیت و شرایط پیش و پس از پیروزی انقلاب داشتند که طبیعتاً کاملاً دو مضمون متفاوت داشت. کارکرد پیش از پیروزی انقلاب در راستای کاهش و خواباندن تولید بنگاه و برای تسلیم کردن رژیم در راستای پذیرش خواست مردم بود و پس از انقلاب طبعاً برای برپایی تولید و افزایش آن در جهت تثبیت وضعیت جدید. اینکه در مرحله پس از انقلاب نیز این مضمون کاملاً آگاهانه و با درکی پرولتری باشد نیز از مواردی است که تابع درک واحدی برخاسته از شرایط نبود و هر واحد کار و تولید می‌توانست بسته به درک و توانایی سازمان کارگری و پیشینه افراد رهبری‌کننده در این سازمان‌ها و پیرامون آن از امتیاز عنصر آگاهی و سوابق و تجربیات مبارزاتی سود جوید.

نوع تشکلهای با این ویژگی‌ها تناسبی قابل اعتنا دارد. پیش از پیروزی انقلاب به ترتیب سندیکاها، کمیته‌های اعتصاب و شوراهای کارکنان (در مورد سوم این نام و بار معنایی آن قابل توجه و اعتنا است و بخاطر حضور مدیران میانی که از تحصیل‌کردگان و برخاسته از جنبش دانشجویی بودند و در عین حال خود را کارگر نمی‌دانستند عنوان شورای کارکنان را به جای شورای کارگران انتخاب کرده بودند) عمدتاً سازمان‌های کارگری موجود هستند. پس از پیروزی انقلاب این ترکیب تغییر یافت و در کلیت خود به دو دسته‌ی سندیکاهای کارگری و شوراهای کارکنان تبدیل شد (از اینکه چه تعدادی از شوراهای ممکن است شورای کارگری هم نام گذاری شده باشد آماری ندارم ولی این دو نام شوراهای وجود داشت). نیروها و احزاب سیاسی بیشتر پس از انقلاب بر چگونگی ترکیب و نوع فعالیت این سازمان‌ها اثرگذار بودند. برابر پیشینه و برنامه هریک، این تاثیر گذاری در نام سندیکا (بیشتر سازمان مطلوب حزب توده ایران) شوراهای کارگری (بیشتر مطلوب سازمان‌های چپ مارکسیستی غیرتوده‌ای)، شوراهای کارکنان (بیشتر مطلوب سایر سازمان‌های مارکسیستی و سازمان‌های مجاهدین و سایر چپ‌های مذهبی بر اساس "و شاورهم فی الامر") وجود داشت. در مقطع پس از پیروزی انقلاب یک مبارزه تئوریک همواره بین توده‌ای‌ها و بقیه چپ‌های مارکسیست

برقرار بود که با عنوان شورا یا سندیکا هویت می یافت.

البته این به آن معنی نبود که هر یک حتما در تشکل مطلوب خود فعالیت داشتند و سازمان‌های کارگری کاملا متناسب با این دیدگاه‌ها شکل گرفته بودند، بلکه بسته به میزان حضور عناصر متعلق به این دیدگاه‌ها؛ این سازمان‌ها تاثیرپذیری‌هایی داشتند و در عین حال در هیچ بنگاهی نمی توان نقش پررنگ طرفداران رهبری و دولت برآمده از انقلاب را نایده گرفت، کما این که تشکل انجمن‌های اسلامی کارگران محصول ایدئولوژیک حاکمیت برآمده از انقلاب بود که هر نقشی را ایفا می‌کرد و به موازات تشکلهای موجود دقیق و آگاهانه فرامین حکومتی را پیش می‌برد، گرچه به تدریج در درون آنها نیز دسته بندی های ایدئولوژیک _سیاسی سر بر می آورد و ترکیبی سه گانه از طرفداران حکومت، طرفداران لیبرال ها و طرفداران چپ های مذهبی مثل امتی ها و مجاهدین به تقابل با هم می پرداختند و در نهایت این حکومت بود که حرف اول و آخر را در انجمن های اسلامی زد. در هیچ یک از این واحدها ابتدا به ساکن شوراهای کارگری با ماموریت کنترل بر تولید با آن ایده‌ای که آگاهانه نقش کنترلی و مدیریتی بازی کند، وجود نداشت، شوراهای کارگری کارخانجات برای آن‌که اداره و کنترل تولید را به دست گیرند؛ ایجاد نشدند و اساسا هیچیک از تشکل ها هم ابتدا با هویت شورای کنترل کارگری شکل نگرفتند. اگر چنین پیش فرضی داشته باشیم معنا و مفهومش اینست که سطح آگاهی طبقاتی کارگران تا بدان پایه رشد داشته است که آگاهانه و برابر نقشه راه -این کار را صورت دادند که چنین نبود. دیگر این که سازمان های کارگری اعم از سندیکا و یا کمیته های اعتصاب و شوراهای کارگری یک الگوی همگانی برای واحدهای کار و تولید نبودند و هر جا به فراخور خواست و اراده کارگران در انتخاب که گاهی براساس نفی تشکل موجود و گاه برتایید آن بود؛ کارکرد داشتند. نتیجه ای که از این بحث می خواهم بگیرم اینست که اولاً سازمان های کارگری در واحدها و بنگاه های کار و تولید، نه کاملاً خودجوش و نه کاملاً متأثر و تحت هدایت سازمان‌ها و به ویژه تحت تاثیر چپ بود، گرچه در روند مبارزات این اثرپذیری متقابل انکارناپذیر است.

فعالیت های پیش و پس از انقلاب سازمان های کارگری □

پیش از پیروزی انقلاب دقیقاً بسته به همان پیشینه می توان نقش تشکل ها را در واحدهای کار و تولید فهمید. در همه واحدهای

صنعتی اصل بر فلج کردن رژیم بود و البته همه کارگران نیز این نظر را نداشتند اما برآیند مبارزات این بود. بیشتر حمایت های مالی از کارگران اعتصابی از بیرون و توسط بازار بود و این البته بسیار سازمان یافته هم نبود. کارگرانی بودند که کارخانه در حال اعتصاب را رها کرده بودند و برای تامین زندگی به دستفروشی می پرداختند. این دوره بیشترین واردات قاچاق از کشور عراق را دیده ایم. کالاهایی که توسط برخی از کارگران کارخانجات توزیع و فروخته می شد (یک نوع سیگار که در نبود تولیدات داخلی به خاطر اعتصابات شرکت دخانیات بفراوانی دیده می شد سیکاری با نام "بغداد" بود) برخی از کارگران، کارخانه و تمامی موجودیش را رها کرده بودند و شب ها در بازار برای حفاظت از اموال بازاری ها نگهبانی می دادند. البته که این ها تنها مثال هایی است برای اینکه جو و موقعیت آن موقع را همه جانبه درک کنیم و چیز شسته رفته ای از مبارزات کارگری را در ذهن قطعی و بایگانی نکرده باشیم. در عین حال کارگرانی بودند که شدیداً به دنباله روی از رهبری روحانیت و بازار فعالیت های تبلیغی گسترده داشتند و بیشتر آنها پس از پیروزی انقلاب بازوهای مسلح نظام جدید را تشکیل دادند و کارخانه را رها کرده و پاسداران کمیته های انقلاب اسلامی شدند. گروه قابل توجهی از این ها بعداً مناصب دولتی گرفته و وکیل و وزیر شدند.

این نمود، نشانگر بخشی از میزان رشد ذهنی و درک کارگران از شرایط عمومی بود. این درک و سوگیری می توانست پس از پیروزی انقلاب به صف بندی دستجات مختلف کارگری در برابر و یا در کنار هم منجر شود که شد.

اما در عین حال کارگران پس از پیروزی انقلاب به سرعت روند بازگشت به شرایط عادی را برای کار و تولید پذیرا بودند و تحت تاثیر هیجانات و اتوریته شخص رهبری انقلاب این گرایش به کار تقویت می شد.

یکی از دلایل پذیرش کنترل کارگری در تولید دقیقاً متأثر از این هیجانات بود و این برای تثبیت نتایج انقلاب رقم می خورد. این ایده که کنترل کارگری در جهت تعمیق انقلاب به سود کارگران و همراه با دانش و آگاهی طبقاتی بوده است ایده ای ذهنی و پردازش آن از سوی کسانی است که تصور نادرستی از روحیات کارگران داشتند و فکر می کنند که کارگران در ادامه و رادیکالیزه شدن انقلاب با دیدگاه و آگاهی طبقاتی ایفای نقش می کردند. این ممکن است در

بنگاه‌هایی متاثر از دسته بندی‌های پیش گفته وجود می داشت اما هیچگاه به عنوان عملکرد سراسری سازمان‌های کارگری تحقق نیافت. در واقع کنترل کارگری در خدمت تثبیت نظام برآمده از انقلاب بود و تاجایی ادامه یافت و تحمل شد که رژیم برآمده از انقلاب به آن نیاز داشت. به همین خاطر در اولین اقدامات قانون شوراها توسط حکومت تصویب شد.

اصل کنترل کارگری بر تولید در بنگاه‌ها خصلت و ویژگی دوگانه داشت یکی در خدمت تثبیت نتایج انقلاب و حکومت برآمده از آن و دیگری در راستای تحقق آرمان‌های انقلاب با گرایش طبقاتی زحمتکشان و نه لزوما همراه با درک طبقاتی - که این دوگانه کم کم به سود اولی گرایید.

رابطه قدرت با چگونگی ادامه فعالیت سازمان های کارگری

یک چیز را هرگز نباید فراموش کرد و آن هم این موضوع که پس از پیروزی انقلاب بنا به بخشنامه‌ی شورای انقلاب واحدهای بزرگ از ایجاد سازمان های کارگری تا اطلاع ثانوی منع شده بودند و عملاً هرگونه فعالیت به معنای مقابله با انقلاب محسوب می‌شد. این دستورالعمل هنوز هم لغو نشده است و بسیاری از بنگاه های کلیدی مثل صنایع نفت همچنان بدون سازمان های مستقل کارگری هستند.

رابطه قدرت بیش از هر چیز در مبارزه طبقاتی نقش ایفا می کند و در این رابطه دست بالا با حکومت بود و سرکوب سازمان های کارگری بیشتر متاثر از این بود. دولت برآمده از انقلاب به هیچ روی تحمل وجود شوراها و سندیکا‌های کارگری را نداشت. در کارخانه های بزرگ آنجا نیز که مدیرانی از سوی بخش های رادیکال به کار گماشته می‌شدند از سوی انجمن‌های اسلامی که حالا هرچه بیشتر پیروان ولایت فقیه بر آن مسلط می‌شدند (البته در ارزیابی این نیروها گفته می‌شد که اینان تحت تاثیر انجمن حجتیه هستند) به مدیران نیز تعرض می‌کردند و گاه آنها بودند که سایر کارگران را علیه مدیران؛ تحریک می‌کردند. در این رابطه قدرت؛ کارگران به دلایلی نتوانستند به سود منافع طبقاتی خود کنترلی بر تولید داشته باشند و بتدریج حتی سازمان های کارگری نقش دفاع صنفی را هم از دست دادند. البته موانع ذهنی دیگری هم وجود داشت که عبارت بودند از:

- پایین بودن دانش طبقاتی کارگران علی العموم.
- ناهماهنگی و نبود وحدت نظر بین چپ ها در ارایه نظریه واحدی برای سازمان یابی کارگران،
- کوتاه بودن فرصت برای کار سازمان یافته و ارایه آموزه های طبقاتی به کارگران به دلیل پیش آمدن جنگ و سپس سرکوب های وسیع که زیر سایه جنگ و در بی خبری مردم برجانبش کارگری وارد شد.

چگونگی نقش سازمان های کارگری در اداره تولید

در باره کنترل کارگری سازمان های کارگری در پس از انقلاب به شدت مبالغه صورت گرفته است. کارگران در پیشبرد تولید و افزایش آن به ویژه در دوره جنگ نقش بسیاری داشتند و اساسا از منافع صنفی خود نیر بخاطر دفاع از آنچه دستاورد انقلاب نامیده می شد، ولی در اصل تحکیم دولت و قدرت برآمده از انقلاب بود؛ می گذشتند. تنها در این دوران کارگران ایران علی العموم به مبارزه برای تصویب یک قانون کار متریقی نظر داشتند و آن هم متاسفانه در پی سرکوب های خشن چپ و خارج کردن آنها از میدان تاثیرگذاری و تاثیرپذیری کارگران ناکام شد. اگرگفته شود سازمان های کارگری کنترل بر تولید داشته اند، گرچه نادرست نیست اما بسیار خطاست که در راستای منافع طبقاتی ارزش یابی شود. ضمن اینکه این کنترل به تدریج به دخالت در مدیریت تعبیر می شد و مدیران بهیچ روی تحمل چنین دخالتی را هم نداشتند. جوهر این مخالفت با دخالت سازمان های کارگری بیشتر از آنجا ناشی می شد که:

۱- مدیران دولتی برای رهایی از این کنترلها آن را نه کنترل که دخالت در پیشبرد امور و دوگانه سازی تعبیر می کردند (دولت در دولت عبارتی بود که بیش از هرجا در کارخانجات به کار برده می شد).

۲- برای مقابله و متقاعد سازی در اعمال مدیریت واحد بر سیستم از سوی دولت و رهبری، آن مشارکت را کمونیستی و به چپ ها نسبت می دادند.

۳- از این که این شکل از حضور نیروی کار در مدیریت استمرار یابد و کم کم با سازمان یافتگی عالی تر و منسجم تر شرایط را تغییر دهد؛ به شدت در هراس بودند و آنرا اخلاص در مدیریت و تولید و سازماندهی محدودیت در اعمال مدیریت

دولت می دانستند.

۴- ترس تاریخی حکومت از چپ مانع از هرگونه اشاعه دموکراسی بود. از آنجا که وجود و رشد و تعالی سازمان های کارگری نیازمند دموکراسی است؛ این دموکراسی در ایران پس از انقلاب برای طبقه کارگر بسیار کوتاه و ناکافی بود و نتوانست از آن راهی و شیوه ای برای تاثیرگذاری بر زندگی اجتماعی و اقتصادی خود پیدا کند.

۵- توجه داشته باشیم که دولت موقت در این زمان در مورد صنایع و به ویژه نفت و گاز و صنایع کلیدی بیشترین حساسیت را داشت و بهمین نسبت رهبری نظام نیز این حساسیت را پذیرفته و از دولت در این رابطه حمایت می کرد گرچه هرجا نیروهای به اصطلاح "مکتبی" می توانستند در مدیریت واحدها ورود می کردند (مکتبی اصطلاحی بود که برای نیروهای ایدئولوژیک و بوروکرات های دین سالار در کارخانجات به کار گرفته میشد. دو گانه متعهد و متخصص نیز از همین جا بروز کرد. تکنوکرات ها به تخصص خود برای امتیازوری تکیه می کردند و مکتبی های بوروکرات به تعهد خود در پذیرش و عمل به مکتب اسلام و مذهب شیعه) و جالب اینکه از همان وقت نیز همه کاسه کوزه ها بر سر چپ و از این طریق با این میانجی بر سر کارگران شکسته میشد.

۶- و در نهایت نبود اتحاد آگاهانه سیاسی بین نیروهای چپ نیز مزید بر علت بود. این اختلاف نظرهای موجود از لایه های مختلفی شکل گرفته بود که بترتیب عبارت بود از:

الف) چپ از دو بخش حزب توده ایران و سازمان های چپ غیرتوده ای تشکیل میشد. توده ای ها سنت مبارزاتی سندیکایی را در انبان تجربیات خود داشتند و از آن پیروی می کردند و ایجاد و تقویت سندیکا را هدف قرار میدادند و غیرتوده ای ها شوراهای را به عنوان سازمان های انتقال قدرت سیاسی از حکومت و دولت موقت به کارگران ارزیابی می کردند و آنها هم براساس کلیشه هایی با دریافت نادرست از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و نقش شوراهای برآن تاثیر پذیرفته و پی می گرفتند که طبیعی است فاقد تجربه و بدون درآمیزی و انطباق با شرایط ایران بود.

ب) هر دوی این گرایش برخورد خلاقانه ای با جنبش کارگری و شوراهایش نکردند. حزب توده به دلیل حمایت از آرمان های

ضدامپریالیستی جمهوری اسلامی دلیلی برای کنترل کارگری برتولید نمی دید و سیاست اتحاد و انتقاد را بدون دخالت دادن امر کنترل کارگری بر تولید توسط سندیکاها پی می گرفت و سایر مارکسیست ها نیز فاقد نظریه ی منسجم و واحدی بودند تا بتوانند آنرا در عمل به طور خلاقانه ای پیاده کنند.

ج) اختلاف نظر بر سر پذیرش شورا یا سندیکا بخش قابل توجهی از دعوای درون چپ بود و بسیاری از مطالب تئوریک این دوره را بخود اختصاص داده بود. بزرگترین جریان چپ سازمان فدائیان پرچمدار دفاع از شورا ها، در مقابل حزب توده طی فرایند تغییر مواضع، نرمش هایی به سود سندیکایی شدن سازمان های کارگری داشت که در این زمینه جزواتی هم منتشر کرد.

ارزیابی نهایی این که طبقه کارگر در کلیت خودش از سوی چپ رهبری نمی شد و بیشترین بخش طبقه کارگر ایران متاثر از شرایطی بود که در این شرایط چپ جایگاه تثبیت شده ای نداشت و سرکوب وسیع چپ، جنگ و تمایلات به شدت انحصارگرانه در دولت های پس از انقلاب در همه امور از جمله مهمترین آنها راه را بر توسعه سیاسی و انسانی و دموکراتیزاسیون بست و فاصله بسیار جدی بین کارگران و چپ ها به عنوان نیروهای مدافع منافع طبقاتی کارگران به وجود آورد.

با این وجود باید تمایز جدی بین تمایل به مشارکت کارگری در تولید در شرایط کنونی و آن نوعی که پس از انقلاب برای مدتی و به گونه ای که گفته شد، قائل بود. این تمایز در شرایط کنونی از آنجا ناشی می شود که توهّمات ناشی از تبلیغات حمایت از مستضعفان رنگ باخته است و سرمایه داری در ایران به هیچ روی جز سود و انباشت و نگاه کارگر کالایی ندارد و حمایت از نیروی کار حتی در چهارچوب قوانین مصوب نیز صورت نمی گیرد. واقعیت های کنونی در روابط و مناسبات کار در ایران بیانگر این واقعیت است که: «هر اندازه می توانی کارگران را محتاج و مطیع نگهدار و دستمزد اندکش را برای تضمین اطاعت ناگزیر به سود و حساب خود گروگان بگیر!» این عمل و رفتار سرمایه داری در ایران با آن شعاری که: «مزد کارگر را پیش از آنکه عرق جبین او خشک گردد بپرداز» به فاصله همان زمانی که این روایت مذهبی بیان شده است دور از ذهن و بعید است! و این گونه باورها در سال های اولیه انقلاب در نقش آفرینی کارگران در عملیاتی کردن افزایش تولید، بسیار موثر بود.

به همین دلیل کارگران امروز در می‌یابند که برای ایفای نقش واقعی خود در تولید باید سهمی در خور داشته باشند. این سهم پیش از هرچیز باید برای کارگران تشکل، رفاه، امنیت شغلی و اجتماعی و حق تعیین سرنوشت از طریق مشارکت سازمان یافته اجتماعی را در پی داشته باشد. کارگران همچنین باید بتوانند به وسیله اعزام نمایندگان سازمان های صنفی-طبقه‌ای خود در نظارت بر کارکرد بنگاه مربوطه اثر گذار باشند. بنا به قوانین موجود این حق نظارت سازمان های کارگری را دارند. ایجاد سازمان و نهادی غیرمختلط و اعزام نمایندگان آن به مدیریت واحد و از طریق آن حضور؛ شفافیت در چگونگی صرف منابع بنگاهی که مالکیت عمومی آن به مدیریت دولتی سپرده شده است؛ برای کارکنان واحد مربوطه امکان پذیر خواهد شد.

کارگران آسیب دیده از واگذاری‌ها و خصوصی سازی ها دریافته اند که شرط بقای کار و افزایش اشتغال، تولید نعمات مادی در راستای رفاه عمومی و امنیت شغلی و اجتماعی پایدار نیروهای کار و همچنین حفظ و توسعه روز افزون منابع و ثروت های عمومی و پاسداری از مالکیت عمومی و جلوگیری از واگذاری این منابع و سلب مالکیت عمومی از آنها در گرو برگرداندن صنایع واگذار شده از بخش خصوصی به دولت و مدیریت آن زیر نظارت کارگران امکان پذیر خواهد بود.

چگونه سبزها زرد شدند

حسن بهگر

این مطلب اختصاص دارد به بررسی جریانی که بنام اصلاحات مشهور شده ولی سرانجام فاسدتر از اصولگرایان از آب درآمده و بدتر اینکه نه فقط وابسته به آمریکا شده، وابستگی را تبلیغ



و ترویج هم می کند.

پدرخوانده ی کودک حرامزاده

رفسنجانی ملایی که از دلالتی املاک به ریاست مجلس و فرماندهی کل قوا رسید، هشت سال جنگ را ادامه داد تا بتواند مخالفان را قلع و قمع و حجاب را اجباری کند. پس از مرگ خمینی، خامنه ای را بجای خمینی نشانند و خود رئیس جمهور شد و دفتر کارش را به کاخ سعدآباد انتقال داد. بیخود نبود لقب اکبر شاه گرفت. پس از پایان جنگ مردم منتظر تغییرات بودند و او فرصت را غنیمت شمرد و در مقام ریاست جمهوری با شعار سازندگی به میدان آمد. وی خواستار خصوصی سازی بود و بخشی از بازار و تاجران را بخود جلب کرد در حالیکه وی این خصوصی سازی بر اساس مدل چینی بدون باز کردن فضای سیاسی و طبق برنامه های بانک جهانی را در نظر داشت. بدین ترتیب دیکتاتوری جمهوری اسلامی با ایدئولوژی آن ادامه می یافت و با اتخاذ این سیاست دست رفسنجانی و همپالکی هایش در چپاول اقتصاد بازتر شد. او برای جلب مخالفان خود و دادن رشوه به آنها، پای سپاه پاسداران را به اقتصاد کشور بازکرد و در حقیقت راه را برای فساد و ارتشای مقامات دولتی بویژه سپاه گشود و این ارثیه ای شوم را تا به امروز برای ما باقی گذاشت که یکی از مشکل سازترین مسایل آتی ماست.

رفسنجانی اگر تمایل به سازندگی و اصلاحات داشت نیروی نظامی را آلوده مسایل مالی نمی کرد که خود یکی از موانع رفرم است. خطر دخالت ارتش در اقتصاد کمتر از خطر دخالتش در سیاست نیست. اگر نیروی نظامی در مسایل اقتصادی دخالت کند امید به برپایی دموکراسی از بین می رود و خطر اینکه کشور بسوی جنگ تمایل پیدا کند افزایش می یابد. این مسأله کار اپوزیسیون برانداز را مشکل تر خواهد کرد زیرا هنگامی که حتا سران حکومت تن به تسلیم بدهند سران سپاه به دلیل آلودگی مالی خود جان سختی بیشتری بخرج خواهند داد.

پیوند رفسنجانی با هیات مؤتلفه، حکومتی ساخت که در پی تولید ثروت نبود بلکه در پی چپاول ثروت بود و فرقی نمی کرد که این ثروت در نفت باشد یا کارخانه. او و پیروانش دلالتی پیشه کردند و کارخانه های کشور را به ثمن بخش به نزدیکان و دوستان خود فروختند و بنام کارخانه اعتبار بانکی گرفتند یا ارز تهیه کردند و کارگران را بیکار و کارخانه ها را تبدیل به برج و پارکینگ و غیره کردند.

قوطلی خالی اصلاحات

رفسنجانی اعتقادی به انتخابات نداشت و مریحاً به خامنه ای گفت

شما انتخاب کنید ما همان را تبلیغ می کنیم. موسوی خوینی ها شاهد است که : «آقای هاشمی در پاسخ گفت، اتفاقاً من با آقای خامنه‌ای اینجا اختلاف نظر دارم. آقای خامنه‌ای نظرش این است که باید انتخابات خیلی پرشور باشد و مردم همه بیایند و هرچه مردم بیشتر بیایند بیشتر تأیید نظام است. اما من می‌گویم آقا شما بگویید نظرتان چه کسی است، ما همه می‌رویم کار می‌کنیم که همان بشود. آقای هاشمی معتقد بود بالاخره یک رئیس‌جمهور لازم داریم، آقای خامنه‌ای بگوید چه کسی بشود یا با هم توافق کنیم که چه کسی بشود. ما تلاش می‌کنیم که همان بشود. تعبیر عملگرا برای ایشان خیلی تعبیر درستی بود». یعنی رفسنجانی حتا نمایش ظاهری خامنه ای را هم قبول نداشت. (1)

اما رقابت با خامنه ای اوضاع را تغییر داد و همین رفسنجانی در انتخاب خاتمی نقش حامی او را بازی کرد، چرا؟ چون حس کرد جامعه تشنه ی تحول است پس چه بهتر او بر این موج سوار شود و آن را رهبری کند. از کمک های خارجی و داخلی برای انتخاب خاتمی بی خبریم ولی تنها یک قلم از کمک کرباسچی، شهردار آن زمان به مبلغ مبلغ 260 میلیون تومان خبر داریم که از برج سازان در مقابل امتیازات داه شده رشوه گرفت و به زخم ستاد انتخاباتی خاتمی زد.

تبلیغات برای خاتمی حتا در خارج کشور گسترده بود. اکنون پس از انتشار نا گفته های خاطرات رفسنجانی فاش شده است که نقش او، حسن روحانی، حسن حبیبی و کارگزاران سازندگی در انتخاب محمد خاتمی محوری بوده است. این از سر خواست قلبی رفسنجانی نبود که اصولاً دل خوشی از دار و دسته چپ اصلاح طلب نداشت، بلکه به مصلحت بود. او به سبب مسئولیت های که داشت از تب و تاب جامعه خبر داشت و با فرصت طلبی غریزی خیلی خوب تشخیص می داد باد از کدام سو می وزد.

اصلاح طلبان یکبار علیه او عمل کردند و به افشاگری عالیجناب سرخ پوش پرداختند و این اختلاف تا سال 84 ادامه داشت تا اینکه احمدی نژاد بر سر کار آمد و معلوم شد که رهبر و رفسنجانی به ویژه درسیاست خارجی اختلاف نظر شدید دارند و این را خامنه ای در یک سخنرانی علناً فاش کرد. رفسنجانی تمایل خود را به رابطه با آمریکا پنهان نمی کرد و ملاقات با مک فارلین نمونه ی آن بود. این تمایل به آمریکا نه برای بیرون آمدن از بحران بلکه برای تأیید نظام جمهوری اسلامی بود و در برابر آن حاضر به دادن هر گونه امتیازی بود؛ چنانکه دنبالچه ی او حسن روحانی نیز چنین است. بدیهی است بیرون آمدن از بحران کنونی و داشتن روابط حسنه و برابر

با تمام کشورهای جهان آرزوی هر ایرانی است و هر دو جناح حکومت در پیدایش و تشدید بحران با آمریکا و اسرائیل مقصرند که با سیاست غلط کار را به این فلاکت و نکبت کشانده اند.

حکومت با ترور مخالفان و کسانی که مختصر انتظاری از رهبری آنان می رفت، مردم را نومید کرد و در عوض وعده ی تغییرات را بر عهده ی اصلاح طلبان که بخشی از حکومت بودند گذاشت. این وعده به دل بسیاری از جمله حتا اپوزیسیون از نفس افتاده خوش آمد. چه بهتر از این، این تغییرات بدون زحمت و خرج و خونریزی از درون انجام می شود و ما هم نقش حامی داریم. بدین ترتیب بخشی از اپوزیسیون همش را نه مصروف براندازی که تغییر کرد و به عنوان حامی بخشی از حاکمیت پشت اصلاح طلبان ایستاد.

جنبش سبزی که زود زرد شد

اعتراض گسترده ی مردم به انتخابات که از خرداد 1388 آغاز شد و تا خرداد آن سال ادامه یافت و در روز عاشورا به طرز فجیعی ختم شد، جنبش سبز لقب گرفت. ده ها نفر کشته شدند و آمریکا فرصت را غنیمت شمرده، تحریم های گسترده علیه ایران وضع کرد. مردم هیچ شعار اصلاح طلبانه ای ندادند و خواست اصلاح طلبان و به ویژه رهبران جنبش هم فقط اجرای قانون اساسی بود. معلوم بود که مردم همان زمان نیز به تغییرات اساسی چشم داشتند و اصلاحات و اصلاح طلبان را باور نداشتند.

رنگ سبز که گویا به مناسبت سید بودن میرحسین موسوی انتخاب شده بود خیلی زود پلاسید و زرد شد. گفته ی میرحسین موسوی در باره ی بازگشت به دوره ی طلایی امام نیز دست اصلاح طلبان را بیشتر رو کرد و خشم همه را برانگیخت.

امامت رفسنجانی در اولین نماز جمعه پس از انتخابات که با شرکت میرحسین موسوی برگزار شد گرچه حمایت از جنبش سبز تلقی شد، سودی نداشت. میرحسین موسوی و کربوبی به حصر رفتند ولی خاتمی جان به سلامت برد و توانست در انتخابات بعدی یواشکی در حوزه ای دورافتاده رأی بدهد - نه اعتراضی نه تحریمی. گویی اتفاقی نیفتاده بود و انگار نه انگار که عده ای کشته شده اند و عده ای کثیر در زندان به سرمی برند و زندگیشان از هم پاشیده است.

جنبش سبز را باید در ردیف انقلاب های رنگی گذاشت، چرا که پای جرج سوروس و کمک های مالی او در میان است و کمک های رسانه ای آمریکا و

اروپا به آن آشکار است و تنها اپوزیسیونی است که هم در داخل و هم خارج ارگان های مختلف دارد و تنها طیفی است که حمایت رادیو تلویزیون های بیگانه را نیز دارد.

مردم مبهوت این مدعیان هستند که یکی از دیگر فاسدترند و نومیدانه دست و پا می زنند که راهی بیابند و رسانه های چیزی به آنان عرضه نمی کنند، جز همین منجی های زهوار در رفته که به آمریکا پناه برده اند و از آنجا چرت و پرت می بافند.

اصلاً حرف حساب اینها چیست؟

نه اصلاح طلبان و نه جنبش سبز هویت واضح و روشنی ندارند. اینها ملغمه ای از گروه های مختلف هستند و هرکدام چیزی می گویند. هنرشان اینست که موقع انتخاب سروکله شان پیدا می شود که به ما رأی بدهید، ما خوبیم و اصول گرایان لولو خورخوره هستند. مجلس که نمایشی است و قدرتی ندارد و حکم حکومتی بالای سرش است. وقتی هم اینها به مجلس می روند دهانشان برای گفتن خیر و مصلحت مردم بسته است. باید پرسید: مردم بیایند به شما رأی بدهند در این سیستم که چه بشود؟

رهبران جنبش سبز نه تنها نتوانسته اند مردم را حول محور شعار درستی بسیج و رهبری کنند بلکه مسئولیت عواقب آن را هم نپذیرفته اند. مردم با رأی من کو به میدان آمدند و ده ها کشته و زخمی دادند و هزاران نفر دستگیر و شکنجه شدند و سرانجام نیز معلوم شد که تقلبی درکار نبوده است.

آیا این رهبران از مردم عذرخواهی کردند؟ ابداً! عذرخواهی در قاموس تخم و ترکه ی خمینی نیست.

بعد از آن بسیاری از روزنامه نگاران و سرشناسان اصلاح طلب ناچار به مهاجرت شدند که البته در خارج همه چیز برایشان فراهم شد، از پناهندگی گرفته تا شغل و خانه و همه چیز. رسانه ها را هم که به دستشان دادند تا همان انحصار طلبی داخل را در خارج هم بر پا کنند.

اصلاح طلبان پس از سرکوب نفستان برید و از اعتراض به گلایه بسنده کردند و سپس ساکت شدند و بخشی که راه مهاجرت گرفت به خدمت کاخ سفید درآمد. اصلاح طلبان ناکارآمدی خود را در اداره کشور، شورای شهر و شهرداری نشان داده اند و آلوده به فساد و ارتشاء هستند و

معلوم نیست فرقیان با اصول گرایان چیست. مردم چرا باید کشته بدهند تا اصلاح طلبان به حکومت برسند که چه گلی بر سر مردم بزنند؟ اسلامشان که سر جایش است و انحصار طلبی شان نیز، تازه نوکری آمریکا هم به اینها علاوه شده. طبیعی بود که حاصل این جنبش جز نومییدی و یأس نباشد. سرانجام جریانی که با استحاله شروع شد و به اصلاحات تغییر نام داد در اعتلای خود سرکوب شد و پس از آن نه تنها رادیکالیزه نشد بلکه عقبگرد کرد و اعتدالی شد و رنگ بنفش تن کرد. اکنون هم با بحران شدیدی گریبانگیر است چرا که مردم از آنان سرخورده اند و می دانند چاره ای جز رفتن این حکومت نیست. همه شاهدیم که چه دست و پای برای ادامه ی حیات میزنند.

چه ماند برای ما؟

این اعتراضات یک نتیجه داد و آن اینکه مردم دیگر خیابان را رها نکردند و هرگاه فرصت کردند در خیابان اعتراض خود را به نمایش گذاشتند و در همانجا پرونده اصلاح طلبی را باشعار اصلاح طلب، اصول گرا دیگه تموم ماجرا، برای همیشه بسته اند.

اما زهری که اصلاح طلبان وابسته به جامعه تزریق کردند این بود که مردم خود قادر نیستند تغییر ایجاد کنند و باید متکی به آمریکا باشند. بیهوده نیست بخشی از آنها و در رأس آنها محمد خاتمی از فدرالیسم دفاع می کند چون فدرالیسم مقدمه ی چند پاره شدن ایران است که آرزوی آمریکا و اسراییل است.

اصلاح طلبانی هم که در حکومت لانه کرده اند، در مقاطعی که حکومت می توانست در باره ی اتم قراردادی نسبتاً مناسب ببندد کارشکنی کرده و با نفوذ خود آن را به تأخیر انداختند تا خود را بعنوان حلال مشکلات جا بیندازند و آخرین شاهکارشان قرارداد برجام بود که امروز می بینیم افزون بر کلی معایب در آن مکانیسم ماشه نیز هست که در حکم وتوی معکوس است و هر یک از اعضا می توانند به هر دلیلی و حتی به رغم مخالفت دیگر امضا کنندگان، همه ی تحریم ها را فعال کند.

چهره ی اصول گرایان مشخص و نفرت انگیز است و ادعای دموکراسی و اصلاح و تغییر هم نداشته و ندارند و تا به حال از هیچ آدمکشی و جنایتی خودداری نکرده اند و تکلیف ما با آنها روشن است. آنچه مردم را به گمراهی می اندازد و مانع از یکپارچگی مبارزان شده باند اصلاح طلبان است.

قدم اول برای روفتن میدان مبارزه، بیرون راندن این باند متقلب و

دروغگو و وطنفروش است. اینها باید بروند تا مردم بتوانند بدون مزاحمت، تکلیف خود را با نظام اسلامی روشن کنند. ضرری که اینها ظرف بیست سال اخیر به مبارزه زده اند، حتماً از آنچه اصولگرایان کرده اند، بیشتر است. نباید به آنها فرصت داد تا بیش از این کار ساقط کردن رژیم را عقب بیندازند. دوره ی دو دوزه بازی سر آمده است.

۱۳ شهر یور ۱۳۹۹

2020-09-03

* (درمورد جنبش سبز ن.ک.ا.نقلاب مجازی از رامین کامران که در گرم‌اگرم آن وقایع نوشته شده است .
(<https://iranliberal.com/pdf/7.pdf>)

(1)

<https://www.mashreghnews.ir/news/960325/%D8%A7%D8%B9%D8%AA%D8%B1%D8%A7%D9%81-%D8%A7%D8%B5%D9%84%D8%A7%D8%AD-%D8%B7%D9%84%D8%A8%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1%D8%A8%D8%A7%D8%B1%D9%87-%D9%87%D8%A7%D8%B4%D9%85%DB%8C>

D8%B1%D9%81%D8%B3%D9%86%D8%AC%D8%A7%D9%86%DB%8C%

(2) گروه های معروف به اصلاح طلب

جبهه مشارکت • مجمع روحانیون مبارز • سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی
ایران • مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم • حزب اتحاد ملت •
حزب الوفاق الاسلامی • حزب اسلامی کار (سازمان دانشجویی حزب اسلامی
کار) • حزب ندای ایرانیان • مجمع نیروهای خط امام • جمعیت زنان
جمهوری اسلامی • حزب مردم‌سالاری • خانه کارگر • مجمع اسلامی بانوان
• حزب اراده ملت ایران • حزب اسلامی رفاه کارگران • حزب اعتماد
ملی • حزب جامعه مدنی استان همدان • انجمن اسلامی جامعه پزشکی
ایران • حزب همبستگی ایران اسلامی • جماعت دعوت و اصلاح • جبهه
متحد کرد • سازمان عدالت و آزادی ایران اسلامی • انجمن اسلامی
معلمان ایران • جمعیت توحید و تعاون

https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AC%D9%86%D8%A7%D8%AD_%DA%86%

رابطه‌ی دموکراسی- آزادی و توسعه‌ی اقتصادی در ایران

چگونگی رابطه‌ی دموکراسی- آزادی و توسعه اقتصادی در ایران

در حوزه اقتصاد-سیاست و اجتماع

امین بیات

دموکراسی، آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی لازم و ملزوم همدیگرند و اگر آزادی و دموکراسی در جامعه برقرار نباشد، دموکراسی استقرار و استمرار نیابد، اقتصاد نمیتواند به تنهایی توسعه یابد، توسعه‌ی اقتصادی با پشتوانه دراز مدت و قانونمدار مستلزم آزادی اقتصادی، توأم با آزادی سیاسی است.



پیش از سال 57، مبارزه مردم ایران برای کسب آزادی، منجر به وقوع انقلاب شد، و پس از چهل و یک سال رکود، سازش مردم با حکومت ضد آزادی، و ندانم کاری بخشی از سازمانهای سیاسی در تشخیص ماهیت رژیم، در نهایت بسته شدن دهان آزادیخواهان، و پر شدن زندانها، رواج اعدام و بالاخره سرکوب آزادی، بار دیگر در مقطع های مختلف مردم را به خیابان به اعتراض کشاند، و ادامه ی این مخالفت ها با سیستم اسلامی می رود تا ورود مردم به مرحله ای از آن دوران و ادامه ی انقلاب 57 به انجامد که میتواند برای کل جامعه سر نوشت ساز باشد.

اگر در این مرحله نیروهای مبارز سیاسی و آزادیخواه جامعه از تجربیات و اشتباهات گذشته درس عبرت گرفته باشند بی تردید

در امر کسب آزادی و حفظ آن بدست خود موفق خواهند شد اما اگر بار دیگر انحرافات گذشته با شیوه های جدید و نسنجیده تکرار شود، و از آزادی با چنگ و دندان و متحد پاسداری نگردد، برنامه ی توسعه های اقتصادی ناموفق و در نتیجه اقتصاد سیاسی نیز توسط هر گروه یا حزبی و یا سرمایه گذاری سرمایه داران داخلی و یا خارجی نیز محکوم و منجر به شکست مجدد خواهد شد.

به نظر من آزادی سیاسی، استمرار آن در جامعه، و ثبات سیاست های اقتصادی میتوانند از طریق تاثیر گذاری نسبت بهم، و یا روی عوامل تعیین کننده در جهت رشد اقتصادی همانند تورم، توزیع در آمد، منفعت مردم، چگونگی سرمایه گذاری در بخش تولیدات صنعتی و غذایی، و اطلاع داشتن کامل مردم از آن، و در نتیجه رکود اقتصادی و دلایل آن، که چه مسائلی باعث تورم شده، یا دلایل فرار سرمایه از کشور، چرا پول ملی سقوط کرده، نا امنی، ورشکستگی و دلایل دهها معزل دیگر اگر برای مردم روشن نباشد این وضع همچنان ادامه خواهد یافت. و قدر مسلم اینکه در این رژیم هیچ کدام از این مسائل بر شمرده اجرائی نخواهد بود.

در جهان سرمایه داری توسعه اقتصادی مستلزم وجود آزادی اقتصادی است، و همچنین تجربه مبین واقعیت تا کنونی شده که، آزادی اقتصادی و توسعه اقتصادی در دراز مدت بدون وجود آزادی سیاسی، نمیتواند آینده روشن اقتصادی داشته باشد. نمونه بارز آن رژیم جمهوری اسلام که آزادی در آن حکم فرما نیست و در نتیجه اقتصاد نیز بدون آینده است، و بهمین دلیل در کشورهای سرمایه داری آزادی نسبی موجود است.

در کشوری مانند ایران که چارچوبی قانونی ندارد و جامعه قانونمند نیست، و قوانین ضد دمکراتیک آنهم مذهبی، توانسته توسعه اقتصادی را با داشتن ثروت، دچار رکود نماید.

بدون وجود آزادی، بدون داشتن روزنامه های مستقل، بدون گزارشگران بی طرف و بدون ابواب جمعی رادیو و تلویزون بیطرف و ملی، طبیعی است که سرمایه گذاری در انحصار افراد وابسته به دولت و رانت خواران در میآید، در جمهوری اسلامی، پاسدار آن که وظیفه اصلیش پاسداری از حقوق دمکراتیک مردم میباشد خود رانت خوار و انحصار گر، نا مطلوب، و موجب بی ثباتی جامعه است، با نبود دمکراسی، آزادی عقیده و بیان، چطور میتوان سیاستمداران متخلف، سرمایه داران استثمارگر و احزاب ضد مردمی را کنترل، کرد.

چه عواملی باعث سقوط رژیم جمهوری اسلامی خواهد شد؟ عوامل مهمی که به انقلاب کشیده شد و موجب سقوط دولت شاه گردید، وابستگی و بحرانهای بیشمار بیکاری، خود مرکز بینی شاه، و از جهت اقتصادی و استراتژی سیاسی اتخاذ شده توسط دولت و مجلس، ساده انگارانه توسعه اقتصاد را که مساوی با رشد سطح تولید ارزیابی میکردند و به مسائلی مانند کار آفرینی، تامین اشتغال و توزیع روشن در آمد و همچنین تامین ساختارهای رقابتی، کم اهمیت میدادند و دیگری اینکه بطور کلی متکی بر نظامی بیش از اندازه متمرکز و هیچگونه مکانیزم قبول اشتباه در دولت و خود شاه قابل پیش بینی نبود، وابستگی به آمریکا و سیاستهای سرمایه داری جهانی.

نرخ رشد تولید ناخالص ملی در مقطع انقلاب بالغ بر 11% در سال بود، همه چیز یک بعدی بود و جمعیت کشور درحالت روبه رشد، و دولت شاه قادر نشد شغل مورد نیاز جامعه را تامین کند و نرخ بیکاری 9% بود، نا رضایتی از سیستم باعث اعتراضات گسترده مردم گردید، و با کمک و برنامه امپریالیسم نوکر دست نشانده را از کار بیکار کردند و نوکری دیگر را استخدام نمودند، و مردم که در نا آگاهی از مسائل دور نگهداشته شده بودند هم آلت دست شاه بودند و هم بدام آخوند های شیاد، افتادند.

بالخره قطار انقلاب به راه افتاد، این قطاراما درچند قدمی ادامه حرکتش از ریل بیرون افتاد، زیرا یک آلتر ناتو سیاسی معقول و متناسب با جامعه موجود نبود وخواست سرمایه داری جهانی وعاملین داخلی آنها موجب شد که در مدت کوتاهی قدرت را افرادی بدست بگیرند که بنا بر ماهیت خود توان استقرار و استمرار بر پائی دموکراسی را نداشتند، و در نتیجه توان توسعه اقتصادی را حتی با در آمد های سر سام آور از فروش نفت هم نتوانستند سر و سامان به اوضاع اقتصادی مردم بدهند، تنها بفکر فتوحات و گسترش اسلام در جهان پیرامون بودند.

در جمهوری اسلامی تغییرات ساختاری موجب آن شد که میلیاردها ثروت کشور را به خارج از ایران بپیرند و در گسترش امپراطوری اسلام خیالی خود مصرف نمایند که آن نیز با شکست مفتضحانه روبرو شده، شرایط حاکم بر لبنان،عراق و سوریه نشانگر این واقعیت ملموس، میباشد.

مجموعه ای ازعوامل باعث شد که اقتصاد جمهوری اسلامی که خمینی میگفت "مال خراست" رژیم را زمین گیر کند، و از

طرفی با بی ثباتی و ندانمکاری جمعیت کشور در برابر زمان انقلاب حد اقل دو برابر شد، نرخ رشد اقتصادی از 11% به صفر نزدیک و تنزل یافته، و در آمد سرانه کاهش چشمگیری از خود نشان میدهد نرخ بیکاری چند برابر شده، صادرات و واردات بطور چشمگیری رشد منفی بخود گرفته و هیچ کشوری حاضر به سرمایه گذاری در ایران نیست، رانت خواری و فساد اقتصادی در اکثریت بدنه ی دولت، مجلس و بیت رهبری گسترش یافته است، یاس و نا امیدی را به اوج خود رسانده است.

در مقایسه دست آوردهای دوران شاه و این رژیم بی ثباتی سیاسی غیر قابل مقایسه، نبود آزادی و قلع و قمع نهاد های مدنی چندین برابر شده، ممنوعیت سازمانهای سیاسی و اجتماعی کما فساد، تهاجم مضاعف و ستم مضاعف به زنان و زن کشی، در این رژیم شرم آور است، تهدید، اذیت و آزار اقلیت های مذهبی و دگراندیشان به اوج وقاحت خود رسیده، نبود وسایل ارتباط جمعی مستقل، دستگیری، زندان، شکنجه روشنفکران فعالان سیاسی کارگران، شکنجه زنان، و اعدام مخالفین و معترضین، بدون توجه به افکار بین المللی که هر کردار و گفتار عوامل شکنجه گر این رژیم را زیر زره بین در کنترل دارند، موجب نا امنی و نا رضایتی کامل مردم گردیده است.

آزادی سیاسی- آزادی اقتصادی- ثبات سیاسی و ثبات سیاستهای اقتصادی بهم ربط دارند:

_ آزادی سیاسی: در جامعه اسلام زده ی ایران، با دولتی که دارای مشروعیت سیاسی نیست، در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس آن حد اقل کمتر از 10% مردم در انتخابات شرکت کردند، و در سطح بین المللی نیز از اعتبار سیاسی ساقط و در لیست مجموعه تروریسم بین المللی قرار گرفته اند، چگونه انتظار سرمایه گذاری در جهت بهبود اقتصاد ورشکسته میسر است.

_ آزادی اقتصادی: حق مالکیت خصوصی و آزادی بهره برداری از مبادلات کالائی بنفع مجموعه ی وابسته به بیت رهبری، سپاه و آخوند ها و آستان قدس رضوی، که موجب اعتراض کارگران هفت تپه، هپکو، پتروشیمی گردیده و زیر سؤال رفته است بدلیل اینکه تولید ثروت انبوه و انحصار آن باید شکسته شود بنفع عموم مردم.

_ آزادی ثبات سیاسی: عامل مهم و تعیین کننده در آزادی سیاسی و اقتصادی است:

شرایط اقتصادی: یعنی بیکاری، تورم، سقوط ارزش پول ملی تابع وقایع سیاسی هستند که موجب تغییرات در دولت میشوند مانند اعتصابات - ترورهای سیاسی، دخالت‌های نا بجا در امور همسایگان، ساختارهای سیاسی بکار برده شده در انتخابات‌های قلابی و غیر دموکراتیک با تقلب‌های آشکار، روابط و ضوابط در سطح بین‌المللی و چگونگی رفتار رژیم.

شرایط نا پایدار بودن سیاست‌های اقتصادی:

نا پایدار بودن سیاست‌های اقتصادی یعنی نا پایدار بودن تورم-رشد تولید ناخالص ملی-رشد عرضه پول ملی-بسط اختیارات داخلی-کمبود بودجه -تغییرات نرخ ارز با قیمت واقعی آن.

پس از آنجا که اقتصاد پایدار و ساختار سیاسی مبتنی بر آزادی و حقوق بشر است و با هم ارتباط تنگاتنگ دارند، برای اینکه شهروندان کشور ما از آینده خود اطمینان نسبی متمایل به مثبت داشته باشند، باید توسعه اقتصادی را با آزادی سیاسی، آزادی اقتصادی، ثبات سیاسی و توسعه اجتماعی با هم به پیش ببرند و مدیریت یک جامعه موفق بستگی به مدیریت سالم دارد، که در نظام جمهوری اسلامی نه مدیریت سالم داریم و نه فناوری روشن و نه صداقت در دولتهای سایه و معمولی، و به این مجموعه که دولت قادر به فروش نفت هم نیست و خزانه دولت خالیست، و نا کارآمدی دولتهای مذهبی کاملاً برای افکار عمومی روشن شده که قادر به حل و غلبه بر بحرانها نمیباشند، کل سیستم مذهبی و مسیر 41 ساله قادر به ادامه حیات نیست، شکست و فروپاشی کلیت رژیم حتمی میباشد، افراد موثر و وابسته به رژیم نیز به نا کار آمدی و فساد گسترده اذعان دارند و تنها برای غارت ثروت مردم با هم در جدالند.

ادامه رژیم جمهوری جهل و جنایت دیگر نمیتواند پایدار بماند، حتی سفر وزیر امور خارجه سوئیس به تهران که گفته: "من به ایران آمده ام تا بگویم سوئیس همواره به دنبال صلح و آرامش بوده است و اکنون نیز تلاش سوئیس آن است که حد اقل های گفتگو بین 2 کشور ایران (جمهوری اسلامی) و آمریکا برقرار شود." میبینیم که دولت و بیت رهبری به تلاشهای مذ بوهانه برای نجات رژیم دست بدامان سوئیس شده اند، هرگونه تقلای اجباری برای از بن بست خارج کردن جمهوری اسلامی دیگر نتیجه ندارد و ستونهای خمیده و اقتصاد ورشکسته و ساختارهای ارتجاعی و اسلامی جمهوری اسلامی دیگر قادر به حل اینهمه نا بسامانیها و کمبودها نیست.

جایگاه سیاسی یک جمهوریخواه دمکرات

پیش به سوی یک
جمهوری دموکراتیک و لائیک
در ایران

فرامرز دادور

در دوران اخیر که جمهوری اسلامی با بحران عمیق مربوط به حیات نظام روبرو است، در میان مخالفان و فعالان سیاسی و اجتماعی منتقد، مجادلات گسترده سیاسی حول محور چگونگی عبور از نظام موجود در جریان میباشد. در مطلب زیر تلاش است که جایگاه سیاسی یک جمهوریخواه دمکرات و لائیک و مدافع سرنگونی نظام بدست خود مردم، روشن تر گردد.

گرایش به انقلاب: اگر منظور از انقلاب عمدتاً تحول در راستای تغییر رادیکال در نظام سیاسی و تدریجاً در مناسبات اجتماعی و اقتصادی ستمگرانه حاکم باشد، در آن صورت مهم است که حرکت انقلابی توده‌ها در سال 1357، (البته نه پیدایش حکومت ارتجاعی جمهوری اسلامی) علیه نظام دیکتاتوری سلطنتی همواره مورد تقدیر صورت گیرد. در دیباچه اعلامیه جهانی حقوق بشر بر حق "طغیان بر ضد بیداد و ستم"، در صورت نبود "حقوق بشر با حاکمیت قانون" تأکید شده است. بر اساس این ایده بشر دوستانه، انقلابات آزادیبخش و عدالتجویانه در سطوح گوناگون (ب.م. انقلابات در فرانسه، آمریکا و سپس در روسیه، چین و بسیاری از کشورهای جهان)، حتی بعد از آلودگی به انحرافات غیر دمکراتیک و ناعادلانه، به فرایند سرنوشت ساز متری در عرصه مبارزات تاریخی مردم تعلق میگیرند. شکی نیست که مقابله با آسیبهای اجتماعی مانند استبداد سیاسی، نابرابری های نژادی/جنسیتی و ناعادالتهای اقتصادی و اجتماعی، همچنان در برگه های افتخار آمیز انسانها تبلور میابند. بر این اساس روشن است که حرکت گسترده توده ها علیه استبداد و نابرابری که در واقع حامل خصلت انقلابی (نفی کلیت نظام سیاسی و اجتماعی موجود) است، رسالتی آزادیبخش در مقابل مردم میباشد.

اعتقاد به دمکراسی، جمهوری و لائسیته: اما مهم است که انقلاب بطور هدفمند پیروز گردد و ایجاد اشکال و مناسبات دمکراتیک و برابرگونه ضروری میباشند. بدیهی است که استمرار آزادی های دمکراتیک و مناسبات عادلانه اقتصادی و اجتماعی نمیتواند که بدون مشارکت مستقیم و غیر مستقیم توده ها تداوم یابند. دمکراسی به مفهوم حاکمیت مردم دارای ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. در درجه اول برای اداره دمکراتیک و در عین حال سازمان یابی عادلانه جامعه در ابعاد محلی و سراسری، به موازین متنوع سیاسی و اجتماعی و از جمله نهاد های تجربه شده مدیریتی مانند انجمن ها و شوراهای در محیط زندگی و کار نیاز است. داده های بیشمار تاریخی در دسترس میباشند و سازماندهی دمکراتیک در راستای تقسیم اتوریتیه برابر در سطوح مختلف جامعه (ب.م. محله، ناحیه، دهکده، شهرستان، شهر، فرمانداری و ایالت) و استثمار زدائی در حیطه فعالیتهای متنوع اقتصادی (کارخانه ها و موسسات اقتصادی)، هسته مرکزی در توزیع عادلانه اختیارات و توانمندی توده ها را تشکیل میدهد.

جمهوری اهمیت قانون تدوین گشته بطور دمکراتیک توسط مردم را برجسته مینماید و طبیعی است که حاکمیت مردم تنها میتواند تحت

لواى قوانين و موازين نهادينه شده و عادلانه از طريق مشاركت آگاهانه و توانمند توده ها برقرار گردد. تاريخ بشرى نشان ميدهد كه بر روى استفاده از تجربيات سياسى و بكار اندازى موازين مساواتگرانه و خردمندانه است كه مضمون قوانين ديمقراطيك توسعه ميابند و در صورت وجود جامعه مدنى فعال و پويا، پيشرفت جمهوريت (قانونمدارى ديمقراطي) به تعميق ديمقراسى در جامعه مى انجامد. اما اين نوع نگرش به ايجاد تحول در مناسبات اجتماعى، مورد پذيرش همگان نيست و علاوه بر جريانات ارتجاعى و غير ديمقراطي، براى بخشى از اپوزيسيون مردمى و عمدتاً چپهاى سنتى نيز، موجوديت نظامهاى سياسى و اجتماعى در قيد پيوندهاى ايدئولوژيك است و مثلاً از نگاه آنها (بنادرستى) شكل سياسى جمهورى تنها به مناسبات سرمايه دارى تعلق ميگيرد. در اين نوشته گرايش بر اين است كه اين نوع نظرگاه بر واقعيات استوار نيست و اگر عامل ذهنى و بويژه آگاهيهاى مساوات گرانه اعتلا يابند، بدون شك عناصر عينى سياسى و از جمله فرايند جمهورى (قوانين انتخابى ديمقراطي) و ديمقراسى (حاکميت مشاركت آميز مردم) از ضرورتهائى اساسى براى پيشرفت انسانى جامعه ميباشند.

لائيسيه به معنى جدائى دولت و مذهب با سکولاريسم تشابهات زيادى دارد. در واقع آنها عمدتاً ايدى هائى هستند كه با توجه بر دنياى مادى و تجربيات تاريخى و عرفى بر وجود جدائى مذهب از دولت و حقوق مدنى قانونمند تاكيد ميكنند. در انقلاب آزاديخواهانه و ديمقراطي 1357، متاسفانه قدرت حكومتى از سوى آقای خمينى و پيروان وى اشغال گرديد. بر اساس شيوه تئوكراتيك حكومتى، از نظر آنها محدوديت جغرافيايى (مرزهاى كشور) و فرهنگ ايرانى نمیتوانستند كه نمايانگر جامعه باشد، بلكه اعتقادات مذهبى (در اينجا اسلام شيعه) عامل مركزى براى معرفى جامعه قلمداد شد. در اين راستا بود كه سياستهاى بسيار خشونت آميز و اعدامهاى هزاران نفر از دگر اندیشان جارى گشت و اکنون پس از سپرى گشتن بيش از 40 سال، مردم ايران تحت سلطه يك نظام توتاليتير مذهبى و شديداً مخالف آزاديها و پلوراليسم سياسى و آميخته با ناهنجاريهاى شديد اقتصادى و اجتماعى و در واقع كاملاً در تضاد با حقوق ديمقراطي برآمده از موازين لائيك، بسر ميبهرند.

واقعيت اين است كه در شرايط كنونى، ايران به ايجاد تحولات راديكال ديمقراطي و استقرار بلافاصله ديمقراسى سياسى كه جمهورى نمابان آن باشد، نيازمند است. البته جهت حفظ حداقل هاى ديمقراطي و دستاوردهاى نهادينه شده آن (ب.م. آزاديهاى ديمقراطي و وجود حق راي عمومى و كاملاً ديمقراطي)، مهم است كه براى فعال كردن مردم در

امور جامعه و در واقع عبور از موانع متنوع سیاسی و اجتماعی ناشی از مقاومت از سوی قدرتهای ارتجاعی داخلی و خارجی، همواره تلاش گردد. یکی از عناصر مهم در این راستا اعتقاد به وجود چشم اندازی کاملاً متغیر از مناسبات غیر دمکراتیک و ناعادلانه و در عوض مدافع برابری و توانمندی دمکراتیک برای توده های مردم است که در اوان این مرحله، استقرار بلافاصله یک جمهوری دمکرات و لائیک ضروری میباشد.

فرامرز دادور

27 اگوست 2020